

برخوردی به تفکر و مشی سازمان چریکهای فدائی خلق

سلسله مقالاتی از هفته نامه رهائی

- 1 - روند یک سقوط
- 2 - رهبری سازمان کمونیستی یا "مرجع اقتدار"
- 3 - فدائیان و ماهیت خرده بورژوازی
- 4 - انقلاب ایران و نقش بورژوازی لیبرال - ملی - ؟
- 5 - انترنالیسم پرولتری تا وابستگی ؟

برخوردی به تفکر و مشی سازمان

چریکهای فدائی خلق (۱)

روند یک سقوط

این حملات را تشدید کند باید ایا داشت. بهر حال این مخطور با گزارش روزافزون سازشکاری در سازمان در حال منتفی شدن است.

مسئله دیگر مناسبات گذشته ما با این سازمان است که به شناخت مسائل کنونی و ریشه‌های آن کمک میکند و این امر وظیفه خاصی را بعهد ما میگذارد که اجتناب از آن برفع جنبش کمونیستی نخواهد بود. مادر این نوشته با آنکه قسمت اعظم تاکید خود را بر مسائل کنونی سازمان میگذاریم معینا هر جا که اشاره به گذشته در روشن شدن مسائل کمک کند بآنها خواهیم پرداخت. گذشته بی ارتباط با حال حاضر، و وضع کنونی غیر مرتبط با آینده نیست. تنها با توجه به مراحل مختلف یک روند است که میتوان آینده را پیشبینی کرد.

وضع چپ چگونه است

گفتیم که سازمان چریکهای فدائی خلق بزرگترین سازمان چپ است و بالتبع مسئولیت وضع کنونی جنبش چپ - تا آنجا که به عملکرد چپ مربوط میشود و طبعاً نه آن بخشی که مربوط به عوامل خارج از کنترل نیروهای چپ است - بعهد این سازمان است. بعبارت دیگر از آنجا که این سازمان در موقعیتی قرار داشته است که با اتخاذ مشی و شیوه‌های خاص خود سیر بسیاری از حوادث را معین میکرده است، لهذا مسئول سیر درست و نادرست وقایع کسانی هستند که تعیین کننده مشی و شیوه عمل سازمان میباشند. هیچ استدلال و احتجاجی قادر به نفی این حکم مسلم نیست. در گذشته‌های دور سازمان چریکهای فدائی خلق و مبارزات و فعالیتهای آن دستاوردهائی داشت، اعتبار آن از نظر مردم متوجه این سازمان است و بنا بر این مسئولیت شکست ها و غفلتها نیز.

بدین ترتیب نگاهی بوضع کنونی چپ، بهترین معرف صحت یا عدم صحت مشی و شیوه‌های اتخاذ شده توسط سازمان چریکهای فدائی خلق است و بآن خواهیم پرداخت.

هنگامی که صفحات رهائی بسته میشد، کار شماره ۵۹ منتشر گردید و بسیاری از مطالبی که در نوشته زیر، که چندی قبل نگاشته شده است، اثبات گشت و نشان داد که نگرانی ما و جستجو برای یافتن ریشه‌های انحراف و روند آن در این سازمان مورد داشته است. امیدواریم این نوشته‌ها در روشن کردن ذهن اعضاء و هواداران سازمان چریکهای و سایر نیروهای چپ موثر باشد.

اهمیت ویژه نقد

بررسی و نقد تفکر و مشی سازمان چریکهای فدائی خلق علاوه بر آنکه بخشی از مبارزه ایدئولوژیک ضروری جنبش چپ است، اهمیت ویژه‌ای نیز دارد. این اهمیت ناشی از آنست که این سازمان و هوادارانش در حال حاضر بخش عمده نیروهای چپ را تشکیل میدهند و در اذهان بسیاری، چپ ایران مترادف با نیروی این سازمان است. بخشی از این "بسیاری" را توده‌های ناآگاه تشکیل میدهند و بخشی را نیروهای مرتجع و وابسته به رژیم که خود چیزی از چپ و مسائل مختلف آن نمیدانند و ضرووتا از روی ساده انگاری بزرگترین سازمان چپ را معادل کل آن تصور میکنند و برنامه و مشی خود را بر آن اساس استوار میسازند.

بدین ترتیب مشاهده میشود که حرکت این سازمان هم در عمل جنبش چپ جامعه ما بطور عینی و هم در انعکاش ذهنی آن در طبقه حاکمه و نیروهای ناآگاه، تعیین کننده است. تشخیص این مسئله در گذشته باعث شده است که گاهگاه مخطوراتی در انتقاد از این سازمان بوجود آمده زیرا چنین تصور میشده و شاید هنوز هم چنین تصور شود که سخن گفتن از مسائل و مناسبات این سازمان موجبات سوء استفاده دشمن را فراهم خواهد کرد. با وجود آنکه سنت لنینی در نقد و برخورد، جواب این ملاحظه کاری‌ها را داده است معینا این نیز حقیقت دارد که هنگامی که جریان و یا سازمانی مورد حمله متمرکز مرتجعین است از اتخاذ روشی که

هنوز مدت زیادی از روز ۱۱ اردیبهشت، روز چهارم کارگر، نمیگذرد. کمتر کسی است که در مقام مقایسه مراسم این روز با همین مراسم در سال گذشته بسر نیامده و دچار تاءسف و خشم، و از آن بیشتر دچار نگرانی در مورد جنبش چپ نشده باشد. سال گذشته بیش از نیم میلیون نفر صرف متحد چپ را، دریک راهپیمایی باشکوه در تهران تشکیل دادند. تمام نیروهای چپ صرفنظر از وابستگی سازمانی مؤثرترین نمایش قدرت را در شهرهای مختلف ایران اجرا کردند و این هنگامی صورت گرفت که هنوز دست رژیم کاملاً روشن نشده و بخش بزرگی از چپ و متجمله اعضا و هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق تحت تاثیر این توهم بودند که یک دولت ملی بر جامعه حکمرانی میکند. در آن تاریخ، نه ناراضی توده های مردم بعد کنونی بود. چه هنوز شور و شوق انقلابی تحمل سختیها را آسان میکرد. و نه زدوده شدن ابرهای توهم باندازه امروز بود. در آن روز، جمهوری اسلامی برای توده های عظیمی از مردم آینده امید بخشی را مجسم میکرد و تجارب دشواریک سال اخیر هنوز چشمه را باز نکرده بود. با اینهمه نمایش قدرت چپ تکان دهنده بود.

امسال اما کسی نمیداند که در چند جا "نمایش وحدت"، "وحدت صفوف کارگری" برگزار شد! تشنت و تفرقه در منتهای حد بود. "نمایش وحدت" در حقیقت نمایش تشنت، خودپرستی، ندامت کاری و بسی اعتباری بود. اما این امر که برای هر چپ رزمنده ای مایه نگرانی است، برای سازمان چریکهای فدائی خلق، گویا، بسیار امیدبخش و خرسندکننده بود. سر مقاله کار ۵۷ درباره این روز نوشت:

حسن اول ماه مه در میدان آزادی پرشورترین و پرشکوه ترین میتینگ سازمان با قدرتی بی مانند برگزار شد.

یکشوی؟ یکدورغ؟ شاید. ولی شاید نه. شاید حقیقت این است که در منطق این سازمان بهتر است که ۳۰ - ۴۰ هزار نفره اسم "سازمان" جمع شوند تا نیم ملیون نفر بنام چپ. و در صفحات بعد خواهیم دید که این "شاید" واقعیت دارد. همین جهت سجعاً منتهی تلاش خود را برای بهم زدن تظاهرات یکپارچه انجام داد و پس از آنکه برخلاف تصورش آن توده عظیم سال گذشته بزیر پرچمش در نما شدند برای حفظ آبرو این تظاهرات را "باشکوه ترین" و گذاخواند.

بنابر این برای هر عنصر صادق چپ - و متجمله بسیاری از هواداران سجعاً - این مسئله مطرح است که چرا پس از یکسال تلاش و سازماندهی، پس از یکسال افشای رژیم، پس از یکسال ازدیاد نارضائی از حکومت اسلامی، وضع چپ تا این حد رقت انگیز است؟ آیا این امر حقیقت نداشت که در گذشته همه عناصر آگاه چپ وسیعتر و سازمان های آن متشکلتر خواهند شد؟ یکسال پیش بدیل نیروهای ارتجاعی حاکم، نیروهای چپ بودند. امروز

چپ چندین و چند گام به عقب رفته و در بسیج توده های چپ که توهم خود را از دست داده اند موفق نشده است. چرا و مسئول کیست؟ این توده ها را متأسفانه یا بخشهای رفیق چپ حاکم، و یا حداکثر نیروها عیناً سینی مانند مجاهدین جذب کرده اند. تجربه یکسال و اندکی حکومت اسلامی که باید چشم توده ها را نسبت به حکومت دینی و مذهبی باز میکرد، موجب نقل مکان آنها از یک اردوی مذهبی به اردوی مذهبی دیگر شده است. و اگر در این میان عده ای نیز کلاً آگاه شده اند، این نه بخاطر کفایت و کاردانی نیروهای چپ، بلکه بپیم تجربه تلخ زندگی آنها بوده است. چپ در مجموع بی لیاقت تر و کوتاه تر از آن بود که گامی فراتر از نوک بینی خود و منافع گروهی و فرقه ای خود بردارد. پس از یکسال امکان فعالیت علنی و گسترده، به عقب رفتیم. و این نه کناه شیخ صادق خلخال، که تقصیر ماست.

آیا در این ارزیابی هم بطریقی؟ آیا معتقد هستیم که چپ از نظر کمی و کیفی رشد مناسب نکرده و از آگاه شدن مردم بهره کافی نبرده است؟ آیا معتقد هستیم که مبارزات کارگری پس از اعتلا خود خودی اولیه، گسترش نیافته و امروز پرولتاریای ایران بیس از دیروز همراه با سازمانهای چپ در جهب سرتکونی رژیم سرمایه گام بر نمیدارد؟ آیا معتقد هستیم که بخش مهمی از توده های که در انقلاب سهیم بودند و از رژیم سرخوردند بحال رو آوردن به سازمانهای چپ، شور و شوق خود را از دست داده و به رخوت کشیده شده اند؟ اگر چنین ارزیابی هایی داریم و نگران هستیم و می خواهیم بدانیم چرا چنین شده است و چگونه میتوان موج را برگرداند، در اینصورت های آن دارد که هر نقد و نظری را دلسوزانه و بدون تعصب گروهی بخوانیم. گویا و جستجوگر باشیم. و اگر غیر از اینست، اگر خیال میکنیم که اوضاع بوفق مراد است در آن صورت بهتر است دفتر را بکنار نهم و مانیز فریاد بسر آوریم که امسال مراسم روز جهانی کارگر با شکوه تر از سال گذشته برگزار شد. در این نوشته مخاطبین ما کسانی نیستند که سئوالی از سئوالات فوق برایشان مطرح نشده است. کسانی نیستند که همه جوابها را می دانند و قطعاً کسانی نیستند که رگهای گردن بر حسته دارند.

همینجا بهتر است در مقدمه نکلیف خود را بسا اعضا و هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق روشن کنیم. این گروه بنظر ما طفر بر را تشکیل میدهند.

۱ - گروهی که مواضع سازمان را قبول دارند. آنها را در مطابق با اعضا دادنا بدئولوژیک خود میداند و از آنها دفاع میکنند. در مورد این گروه البته این سئوال مطرح است که کدام بخش از مسائل مطرح شده و موضعگیریهای سازمان را مطابق نظر خود میدانند؟ در حالی که نظرات متناقضی از طرف سازمان ارائه میشود (که به مکانیسم آن توجه خواهد شد) کدامیک

ذوق حالی بحالی خواهند شد. زیرا " رهبری " به آنها اعتماد کرده است. آنها حاضرند برای رسیدن به چنین مقام رفیعی جانفشانی کنند. رفیق x به آنها لبخند زده و از آنها تمجید کرده است...

این تراژدی البته مختص یک سازمان نیست. این تراژدی انسانی است و هر جا که توده وسیعتری از انسانهایی که شکوفانده اند وجود داشته باشند، ابعاد این تراژدی وسیعتر است. در مقابل این فاجعه فاجعه برای کمونیستها - با یاد ایستادگی کرد و پا تسلیم شد. راه آمدن با آن در نهایت به پذیرش آن منجر میشود. این گامی است در سراسیمگی که هر لحظه بر شتاب آن افزوده میشود.

گفتیم که هر چه تعداد انسانهای شکوفانده و مثکی به غیر بیشتر باشد ابعاد این تراژدی وسیعتر است ولی باید بلافاصله اضافه کنیم که مکانیسم توسعه سازمانهایی با این کیفیت با این ترتیب است که همواره هواداران و درادستچین کرده و بمجرد آنکه تشخیص میدهند فرد مورد نظر شخص آرام و "مطمئن" نیست با تپسل به انواع و اقسام شیوه ها خود را از دست چنین هوادارانی رها می سازند بعبارت دیگر در امر جمع انتخاب نیز دخالت میکنند و این بنوبه خود نحوه رشد بعدی سازمان را معین می سازد.

برای آنکه نشان داده شود که مسائل و مشکلات کنونی چریکهای فدائی خلق امر جدیدی در این سازمان نیست و نیز برای تنبیه هوادارانی که هنوز به عمق و دامنه مسائل توجه نکرده اند، اشاره به بخشی از تجربه خود با این سازمان را ضروری میدانیم. اما قبل از اینکه باین مسئله بپردازیم توجه رفقا را به چند نکته جلب می کنیم

- ۱- ما در این نوشته قصد توهین به سازمان و به هواداران صدیق آن را نداریم. ما خود بسیار نزدیک به سازمان بوده ایم و عوالمی را طی کرده ایم که در آن حمله ی دیگران به سازمان برای ما بسیار دردناک بود. ما شور و شوق را احساس کرده ایم و تقدس آنرا در صورتی که در راه درست با خدا حساس میکنیم. بنابراین عین پیشاپیش از هواداران صدیق سازمان می خواهیم از تند و های ضروری این نوشته بترسند. ما ایمان داریم که خواننده و صدیق حتی اگر دریایان با ما موافق نباشد، لااقل نقطه نظر ما را درک خواهد کرد و نکات درستی در آن خواهد یافت. اما ضرورت اولیه این است که بدام کلیشه های نظیر " به سازمان توهین شده است " و غیره نیفتیم. باین نکته توجه کنیم که آیا مسئله مطرح شده حقیقت دارد یا نه. و باز به این نکته توجه داشته باشیم که سازمان چریکهای فدائی خلق طور مستقیم و یا غیر مستقیم مطالبی عنوان خواهد کرد تا کار گذشته و فعلی خود را توجیه کنند. ماهیت کار تفاوتی با گذشته نخواهد کرد چون سازمان چریکهای فدائی خلق تحمل آنرا نداشته و ندارد که گروهی از اعضا و هواداران خود را مستقل از خود

بینند. روش حزب توده در مورد تمرکز حمله به متشعین از خود، از طرف این سازمان نیز بشدت تعقیب میشود. این امر بنظر اتحاد کنندگان چنین شیوه ای باعث مرعوب شدن اعضا و هواداران ناراضی سازمان شده و از انشعابات محتمل بعدی جلوگیری میکند برای مارا ست کردن قامت در زیر حملات ناخوانمردانه بسیار دشوار بود و اگر این نبود که مایه راه خود تپای جان ایمان داشتیم چه بسا که قادر نمیشدیم تشکیلات مستقل خود را بوجود آوریم. امروز بهر حال چه سازمان چریکهای فدائی خلق خواهد و چه نخواهد ما واقعیت داریم، روبه گسترش هستیم و با ایمان و اراده ای مضاعف در مقابل شیوه های ارباب گرایانه و سلطه جویانه مبارزه خواهیم کرد. وجود ما نشان می دهد که نمیتوان با اعمال شیوه های توده ایستی از تشکیل و رشد سازمانهای دیگر جلوگیری کرد. ما ایمان داریم که در میان توده کثیر هواداران صادق سازمان کسانی که به این نکات توجه داشته باشند، و کسانی که مشی متزلزل و راست کنونی سازمان را در تضاد و تناقض با اهداف خود - و نیز با گذشته سازمان - بدانند، فراوانند و این نیروها از درون و بیرون سازمان در مقابل انحراف جریانی که مستوانست و شایسته بود تبدیل به یک نیروی اصیل انقلابی شود ساکت نخواهند نشست.

۲- بحث ما شامل مسائل بنشی و ایدئولوژیک - تئوریک است. اینها کلاً از هم قابل تفکیک نیستند ولی بهر حال زمینه های مختلفی را در بر میگیرند. ایرادات اساسی تئوریک سازمان چریکهای فدائی خلق، تحلیل از ماهیت دولت، خرده بورژوازی، انقلاب... زمانی میتواند مطرح شود که با پیشاپیش اپورتونیستی تسویه حساب شده باشد. بحث تئوریک در یک جو اپورتونیستی مضحک است، چگونه میتوان برای یک اپورتونیست ثابت کرد که تحلیل از ماهیت دولت نادرست است در حالیکه مسلم است که دیروز "تحلیلی داشت، امروز ضرورتاً آنرا عوض کرده و فردا بار همان را خواهد گفت؟ در حالیکه میدانید ادویه جیزی که میگویند اعتقاد ندارد بلکه بر حسب مطبوعات تئوری یافی میکنند، در حالیکه میدانید اگر بتوانند و در جاهائیکه میتوانند - بنوعی دیروز با او در یک سنگربوده ای مشت حواله می دهد - پس این استدلال باید اپورتونیسم، سلطه گری و خود مرکز بینی را افشا کرد و سپس عناصر انحرافی مشترک در تئوریهای مختلف ارائه شده توسط یک جریان اپورتونیستی را - نه به منظور ارشاد تئوری با فان - بلکه بمنظور هشدار به نیروهای انقلابی که احتمالاً بعین کمبود تئوریک و یا عدم توجه کافی، در مسیری مغایر با اهداف خود افتاده اند.

۳- سازمان چریکهای فدائی خلق از بدو تاسیس تا کنون مدام دچار تحول و تغییر بوده است، اما

ذوق حالی بحالی خواهند شد زیرا " رهبری " به آنها اعتماد کرده است! آنها حاضرند برای رسیدن به چنین مقام رفیعی جانفشانی کنند. رفیق x به آنها لبخند زده و از آنها تمجید کرده است...

این تراژدی البته مختص یک سازمان نیست این تراژدی انسانیست و هر جا که توده وسیعتری از انسانهایی که شکوفانده اند وجود داشته باشند، ابعاد این تراژدی وسیعتر است. در مقابل این فاجعه فاجعه برای کمونیستها - با یاد ایستادگی کرد و پا تسلیم شد. راه آمدن با آن در نهایت به پذیرش آن منجر میشود. این گامی است در سراسیمگی که هر لحظه بر شتاب آن افزوده میشود.

گفتیم که هر چه تعداد انسانهای شکوفانده و مثکی به غیر بیشتر باشد ابعاد این تراژدی وسیعتر است ولی باید بلافاصله اضافه کنیم که مکانیسم توسعه سازمانهایی با این کیفیت باین ترتیب است که همواره هواداران و درادستچین کرده و بمجرد آنکه تشخیص میدهند فرد مورد نظر شخص آرام و "مطمئن" نیست با تپسل به انواع و اقسام شیوه ها خود را از دست چنین هوادارانی رها می سازند بعبارت دیگر در امر جمع انتخاب نیز دخالت میکنند و این بنوبه خود نحوه رشد بعدی سازمان را معین می سازد.

برای آنکه نشان داده شود که مسائل و مشکلات کنونی چریکهای فدائی خلق امر جدیدی در این سازمان نیست و نیز برای تنبیه هوادارانی که هنوز به عمق و دامنه مسائل توجه نکرده اند، اشاره به بخشی از تجربه خود با این سازمان را ضروری میدانیم. اما قبل از اینکه باین مسئله بپردازیم توجه رفقا را به چند نکته جلب می کنیم

- ۱- ما در این نوشته قصد توهین به سازمان و به هواداران صدیق آن را نداریم. ما خود بسیار نزدیک به سازمان بوده ایم و عوالمی را طی کرده ایم که در آن حمله ی دیگران به سازمان برای ما بسیار دردناک بود. ما شور و شوق را احساس کرده ایم و تقدس آنرا در صورتی که در راه درست با خدا حساس میکنیم. بنابراین عین پیشاپیش از هواداران صدیق سازمان می خواهیم از تند و هائی ضروری این نوشته بترسند. ما ایمان داریم که خواننده و صدیق حتی اگر دریایان با ما موافق نباشد، لااقل نقطه نظر ما را درک خواهد کرد و نکات درستی در آن خواهد یافت. اما ضرورت اولیه این است که بدام کلیشه هائی نظیر " به سازمان توهین شده است " و غیره نیفتیم. باین نکته توجه کنیم که آیا مسئله مطرح شده حقیقت دارد یا نه. و باز به این نکته توجه داشته باشیم که سازمان چریکهای فدائی خلق بطور مستقیم و یا غیر مستقیم مطالبی عنوان خواهد کرد تا کار گذشته و فعلی خود را توجیه کنند. ماهیت کار تفاوتی با گذشته نخواهد کرد چون سازمان چریکهای فدائی خلق تحمل آنرا نداشته و ندارد که گروهی از اعضا و هواداران خود را مستقل از خود

بینند. روش حزب توده در مورد تمرکز حمله به متشعین از خود، از طرف این سازمان نیز بشدت تعقیب میشود. این امر بنظر اتحاد کنندگان چنین شیوه ای باعث مرعوب شدن اعضا و هواداران ناراضی سازمان شده و از انشعابات محتمل بعدی جلوگیری میکند برای مارا ست کردن قامت در زیر حملات ناخوانمردانه بسیار دشوار بود و اگر این نبود که مایه راه خود تپای جان ایمان داشتیم چه بسا که قادر نمیشدیم تشکیلات مستقل خود را بوجود آوریم. امروز بهر حال چه سازمان چریکهای فدائی خلق خواهد و چه نخواهد ما واقعیت داریم، روبه گسترش هستیم و با ایمان و اراده ای مضاعف در مقابل شیوه های ارباب گرایانه و سلطه جویانه مبارزه خواهیم کرد. وجود ما نشان می دهد که نمیتوان با اعمال شیوه های توده ایستی از تشکیل و رشد سازمانهای دیگر جلوگیری کرد. ما ایمان داریم که در میان توده کثیر هواداران صادق سازمان کسانی که به این نکات توجه داشته باشند، و کسانی که مشی متزلزل و راست کنونی سازمان را در تضاد و تناقض با اهداف خود - و نیز با گذشته سازمان - بدانند، فراوانند و این نیروها از درون و بیرون سازمان در مقابل انحراف جریانی که مستوانست و شایسته بود تبدیل به یک نیروی اصیل انقلابی شود ساکت نخواهند نشست.

۲- بحث ما شامل مسائل بنشی و ایدئولوژیک - تئوریک است. اینها کلاً از هم قابل تفکیک نیستند ولی بهر حال زمینه های مختلفی را در بر میگیرند. ایرادات اساسی تئوریک سازمان چریکهای فدائی خلق، تحلیل از ماهیت دولت، خرده بورژوازی، انقلاب... زمانی میتواند مطرح شود که با پیشاپیش اپورتونیستی تسویه حساب شده باشد. بحث تئوریک در یک جو اپورتونیستی مضحک است، چگونه میتوان برای یک اپورتونیست ثابت کرد که تحلیل از ماهیت دولت نادرست است در حالیکه مسلم است که دیروز "تحلیلی داشت، امروز ضرورتاً آنرا عوض کرده و فردا بار همان را خواهد گفت؟ در حالیکه میدانید او به چیزی که میگوید اعتقاد ندارد بلکه بر حسب مصلحت تئوری بافی میکند، در حالیکه میدانید اگر بتواند و در جاهائیکه میتواند - بنویسد که دیروز با او در یک سنگربوده ای مشت حواله می دهد: پس این استدلال باید اپورتونیسم، سلطه گری و خود مرکز بینی را افشا کرد و سپس عناصر انحرافی مشترک در تئوریهای مختلف ارائه شده توسط یک جریان اپورتونیستی را - نه به منظور ارشاد تئوری بافان - بلکه بمنظور هشدار به نیروهای انقلابی که احتمالاً بعلت کمبود تئوریک و یا عدم توجه کافی، در مسیری مغایر با اهداف خود افتاده اند.

۳- سازمان چریکهای فدائی خلق از بدو تاسیس تا کنون مدام دچار تحول و تغییر بوده است، اما

بارزترین نمونه آن در دوران قبل از قیام بهمن و پس از آزاد شدن کادرهای قدیمی از زندان بوقسوع پیوست.

توضیح آنکه کادرهای قدیمی و با تجربه سازمان که همگی در زندان بودند بغافل کوتاهی از زندان آزاد شدند. طبیعی ترین و اولین شرط برخورد اصولی به این قصبه، نه استقبال لفظی از این اعضاء، بلکه فراهم آوردن زمینه برای استفاده از تحارب طولانی آنها بود. و این بویژه در شرایطی که سازمان از لحاظ عنصر متفکر و مجرب در مضیقه شدید بود بسیار ضروری و حیاتی بود. اما همه با تحریر مشاهده کردیم که رهبری تنگ نظر سازمان از ترس اینکه کادرهای قدیمی "مقام و منصب" آنها را بخطر اندازند، ناصمیمانه تربی و ناصادقانه ترین برخوردها را نسبت به پیشکوتان خود معمول داشتند. اعضای رهبری سازمان هر یک بخشی از زمینه کار را دو دستی چسبیده و مانند فئودالها آنها را ملک طلق خود میدانستند و این بخصوص در شرایطی که سازمان بعلت شرایط اجتماعی سرعت در حال گسترش بود و این مسئله، نیاز به کادرهای مجرب را صدچندان میکرد. برای سازمان، بزی رشد کیفی سازمان، در حکم خودکشی بود. همه دیدیم که با گسترش سازمان اعضاء می که هنوز دست چپ و راست خود را در مسائل سیاسی نمی شناختند بعنوان "مسئول" این یا آن منطقه و در حقیقت رهبر این یا آن بخش از فعالیت ها گمارده شدند. شرط انتصاب این افراد فرمانبری و قسار گرفتن در "طیف" این یا آن "رهبر" بود. طبیعی بود که این افراد لیاقت و تجربه سازماندهی قابل توجهی از خود نشان بدهند و هواداران جدید را سردرگم تر از خود نگاه دارند. و باز طبیعی بود که اینان که خود به بی تجربه گی خویش واقف بودند گوش بفرمان مرکزیت داشته و اوامر آنها را بصورت وحی منزل اجرا کنند. نایب سامانی رفت انگیزی که در امر بسیج و سازماندهی و آموزش هواداران در یکسال گذشته بوجود آمده است طبیعی ترین نتیجه این طرز کار است و این در حالتی است که بسیاری از کادرهای با تجربه بکناری نهاده شده و وجود آنها از این نظر بدون استفاده مانده است. نگاهی به سابقه و تجربه و میزان درایت و درک سیاسی پاره ای از "مسئولین" سجعنادر حال حاضر چیزی بیش از تاسف انگیز است و در چنین صورتی چه انتظاری میتوان از آنها و یا از سازمانی با چنین اهران و مسئولیتی، داشت؟ طبیعی است که سازمانی با چنین سروبا چنان اندامی در این دوران بحرانی بر تلاطم، در این مقطع از تاریخ که یک روز هزار روز حادثه دارد، نداشته که چه کند ریزاک برود، و دائم موضع عوض کند، از تحلیل و بحث عاجز باشد و دائم از پشتوانه "شهادی سازمان" (همه شهادی که همه چیزشان را نفی کرده است) ارتقا

نماید. طبیعی است که چنین سازمانی جنبش چپ را به چائی بکشد که امروز رسیده است. طبیعی است که نتواند از جریانات بهره برداری اصولی کند و دائمی گرایش به حرکت بدنبال این یا آن نیروی خرده بورژوا داشته باشد و یا برای بحاث خویش در جستجوی "نخس - متری" در درون هیئت حاکمه باشد.

ما در مورد این تنگ نظری خرده بورژواستی رهبری سازمان، که از درون سازمان شروع شده و به هواداران و سپس سایر نیروهای اجتماعی گسترش پیدا کرده باز هم سخن خواهیم گفت. در اینجا تنها تذکر دادیم که پدیده ای که از سالهای ۵۴ و ۵۵ در سازمان تثبیت شده بود و تمایل رهبری به جاودانی کردن خود و ترس و واکنش از افراد و نیروهایی که "محتملا" چیزی بیش از آنها میدانستند، یا تجربه ای بیشتر داشتند، پدیده ای که طی آن افراد و جریانهای صاحب نظر طرد شده و "خودمانی های" گوش بفرمان محال رشد می یافتند، امروز شدیدتر از گذشته در حال عمل است و رهبری سازمان را و امیدارد که به انواع شیوه های ضد کمونیستی و ارتجاعی برای حفظ موقعیت خود متوسل شود. هنگامی که کاری بزرگتر از ظرفیت عده مجموعه ای افتد که مایل نباشد به نقاط ضعف خود اعتراف کند تا مبادا موقعیتش در خطر افتد نتیجه کار جز این نخواهد بود. بیروزی با رفتار سکتاریستی و انحصارگرا - یانه کردند، دیروز با کادرهای قدیمی خودشان، و امروز با همه ی عالم ...

ادامه دارد



هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت
کمونیستی

برخوردی به تفکر و مشی سازمان چریکهای فدایی خلق (۲)

رهبری سازمان کمونیستی یا "مرجع اقتدار"

بر مبنای دید شکفانگیر "هرکس که عضو حزب کمونیست باشد، کمونیست است" با آنها اعطاشده باشد. و بهمین سبب سازمانی شایسته اطلاق چنین مفهومی است که از چنین عناصری تشکیل شده و مشی و برنامه‌های مطابق این آرمان داشته باشد. (امیدواریم خورده گرفته نشود که ماسرط فوق را تنها شرط دانسته ایم، چنین نیست، اما معتقدیم که این یکی از شرایط ضروری و غیر قابل مرفنظر کردن است، کارگر یا روشنفکری که صرفاً بر مبنای خشم از بیعدالتی اجتماعی حرکت درآمده باشد و آگاهی سوسیالیستی نداشته باشد به همان سهولت و شاید هم بیشتر - توسط انواع هادی غفاری "سیج" میشود که توسط سازمانهایی که نام کمونیست بر خود نهند، آنها که چنین نمیندارند باید چشهای خود را با طرف بازتر کنند).

بنابراین یک عنصر آگاه - یک کمونیست - باید بداند که چه میکند و چرا میکند، یک عنصر کمونیست کسی است که هستیهای متصور ما و راه الطبیعه و هر آنچه که سد و مانعی در راه اعتلاء شعور انسانی ایجاد میکند را نفی کرده است. کمونیست کسی است که در عین داشتن عاطفه و احساسات هرگاه که اینها در تضاد با واقعیت، در تضاد با آگاهی، در تضاد با رشد و تکامل جامعه قرار گیرد اسیر و مغلوب آنها نمیشود. کمونیست کسی است که مراجع

دارد مسئله دخالت تام و تمام عنصر آگاهی است، ما نشان دادیم که با پیدایش سوسیالیسم در مفهوم و محتوای واژ انقلاب نیز انقلابی بوجود آمده است و این اولین بار در تاریخ بشریت است که انسان آگاهانه دسته انقلابی میزند که میدانند چه چیزی را میخواهد و از کون کند و بجای آن چه مناسباتی را بنا نهد.

طبیعی است که این آگاهی از پیرویه واقعیت استنتاج شده است. هر عنصر این آگاهی، از مناسبات موجود، از مشاهده و تحلیل سیر تاریخ، ماتریالیسم تاریخی - نشأت گرفته و نه از تحلیلها و خواستهای ذهنی طبقه و نیروی خاص، بدین ترتیب اولین و مهمترین شرط برای تحقیق سوسیالیسم (البته در صورت وجود شرایط مادی) آگاهی سوسیالیستی است. آگاهی سوسیالیستی و نه صرفاً خواست سوسیالیستی، به عبارت دیگر کسی و یا نیرویی که بخواهد و یا در عمل چنین کند که اساسی ترین وجه تمایز انقلاب سوسیالیستی را ندیده بگیرد، این انقلاب را به حد انقلابهای کهن جامعه بشری تنزل و کاهش داده است. آنچه او در پی آن است دیگر سوسیالیسم نیست، چیزی که حامل خواهد شد همه چیز میتواند باشد جز سوسیالیسم.

بنابراین کمونیستها در صورتی شایسته این نام هستند که خواست عدالتخواهی و آزادیخواهی خود را با آگاهی سوسیالیستی عین کرده باشند و نه اینکه لقب کمونیست

در شماره گذشته مطالبی پیرامون سببها و طیف هواداران آن نوشتیم و نشان دادیم که رهبری سازمان میکوشد که با بهره برداری از دستاوردهای گذشته این سازمان بایکاه خود را در جنبش چپ و بویژه در میان آن بخش از چپ که بتنهائی قادر به تحلیل و حرکت نیست و همواره مجبور است به مرجع و مقتدائی متوسل شود حفظ کند، و نیز نشان دادیم که این امر صرفاً تضادفی نیست بلکه سببها میکوشد که از میان هواداران خود کسانی را که چنین خصوصیتهای دارند یعنی آتوربته برست و کوش به فرمان هستند حفظ کند و نیروهای جستجوگری را که از سازمان حساب میخواهند با انواع مختلف تحت فشار گذاشته و آنها را مرعوب کند. ما به نمونه‌هایی از این برخورد در رابطه با ما و در رابطه با کادرهای قدیمی سازمان درج - یان انقلاب اشاره کردیم و توضیح دادیم که این برخورد اربعاب کرانه که ناشی از ایرادات اساسی بینشی رهبری سازمان است خطرات زیادی را در مقابل جنبش کمونیستی ایران قرار میدهد.

کمونیسم: آرمان یا فرقه؟

ما در نوشته‌های دیگر خود و منحلله دفتر "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی" مفصلاً تشریح کرده‌ایم که انقلاب سوسیالیستی از لحاظ متعدد با تمامی انقلابهای دیگر تاریخ بشریت متفاوت است. در این تفاوتها آنچه نقش تعیین کننده و اساسی

اقتدار ، خداهای کوچک و بزرگ ، را برسمیت نمی‌شناسد و بدون آگاهی از علل و نتایج هر اقدام ، صرفاً بمتابعت صدور اوامر از مراجع عالییه ، تابع و فرمانبردار نمیشود . فرمانبرداری ، مناسبات ارباب و رعیتی ، مناسبات مرید و مرادی ، دستورات آمرانه " رهبری " و نظائر آن در قاموس کمونیستی نشانه ابتذال و سقوط است .

نشانه غیر کمونیست بودن است . در چنین وضعی باید دید مناسبات سچفا با اعضاء و هواداران خود چگونه بوده و چگونه است و آنوقت تشخیص داد که چرا توده عظیمی از اینها گوش بفرمان سازمان نشتند تا " مرجع اقتدار " ، " خداوندگار روی زمین " برای آنها معین کند که فی‌المثل آقای بنی‌صدر انقلابی است یا نه .

در گذشته گرایش رهبری به اعمال قدرت و امر و نهی کردن بدون ارائه دلیل و ترس از درگیر شدن در بحث و جدل کلا تحت عنوان مخفی کاری و رعایت مسائل امنیتی پوشانده میشد . " رفقا ! امکان تجمع نیست (که درست بود) ، رفقا ! فرصت نیست (که نادرست بود) ، رفقا ! برای هرکاری که نمیشود رفرا - ندوم کرد ! درست ، ولی برای مسائل تعیین کننده میشد نظرخواهی کرد (رفقا ! بلیس پشت سرماست بنا براین هرکسی باید فقط آنقدر بداند که به برایش ضروری است) والبتنه این مین هسم که معین میکنم تو چه کاری بکنی و برای ابتکار نیز باز اندازه نیازت را مین معین میکنم) ... "

و بدین ترتیب میشد به " رفقا " چنین قبولاند که سازمان فلان اعتقاد رادارد ولی در حقیقت اقداماتی در جهتی کاملاً مغایر با آن کرد و کذا ، اما اینها هم در عین نامادقانه و توطئه آمیز بودن ، لااقل در ظاهر توجیه داشتند ، (رعایت مسائل امنیتی) . اما از آنجا که این ظاهرسازی واقعیت نداشت امروز نیز که " رعایت مسائل امنیتی " لااقل بصورت گذشته مطرح نیست باز هم همین مسائل بهمان شدت ، اگر نه بدتر ، ادعا دارد .

در کمتر نطفه‌ای از جهان میتوان بحث های ایدئولوژیک یک پلنوم یا

سمینار را مخفی نگهداشت . هیچ ذیشعوری زیر بار این قضیه تمیر و دکمه مسائل ایدئولوژیک نیز جنبه " امنیتی " دارد . اما سچفا در این مورد کوی از همدمان نهایی مشابه در جهان ریسوده است . این سازمان تاکنون چند پلنوم داشته که صرفنظر از تمام مانورهای که در تشکیل آنها اعمال شد نه تنها توده هوادار بلکه افراد سازمان نیز هرگز بدرستی ندانستند مسائل مطرح شده در آنها چه بوده اند . گزارش های رتوش و رفو شده حداقل چیزی بودند که اعضاء میتوانستند انتظار داشته باشند ، هواداران که بجای خود ، این اعضاء و هواداران شهروندان درجه دو و سه هستند که این " افتخار " به آنها داده شده است که پشت سر سازمان سینه بزنند ولی ورود در " معقولات " برای آنها ممنوع است و کسی هم که حد خود را نشناسد ادب خواهد شد . روش سازمان را در مورد اسنادی که پیرامون پلنوم اخیر منتشر شد چیزی بجز عدم صداقت کامل نمیتوان نام داد . ما نمیدانیم که قصد ونیت انتشار دهندگان اسناد چیه بوده است و آیا واقعاً کسانی از خود فدائیان آنرا انتشار داده اند یا آنطور که شایع است حزب توده . قصد و نیت خوب و بد بجای خود ، ولی با قرائت اسناد نمیتوان از دو نوع آشفتگی و تحیر خودداری کرد . اول آنکه این بحث ها ، محتوا و شکل ارائه آنها ، نشاندهنده " غالبترین " سطح بحث در این سازمان است . سازمانی با این سطح و کیفیت میخواهد جنبش کمونیستی ایران را هدایت و رهبری کند . دوم آنکه تعجب آور است که چرا و به چه حقی این مسائل از توده سازمانی باید مخفی نگاه داشته شود .

چه کسی ایمن حق را دارد که تصمیم بگیرد دانستن مسائل ایدئولوژیک و تئوریک تا چه حدی و برای چه کسی مفید است ؟ آیا چنین رابطهای شبیه رابطه آخوندها و طلاب علوم دینی حتی بدتر از آن نیست ؟ بیچاره توده مومن هرگز نخواهد فهمید در جلسات بزرگان چه گذشت و چرا ناگهان مرجع تقلید اعظم یا اکبر تصمیم به صلح یا حاکم گرفت . توده " مومن " نمیداند و نمخواهد هم بداند ولی هر کمونیستی نیز که تن به چنین

روایتی دهد کسی است که کمونیسم را بیش یک مذهب است . یک فرقه است و نه آرمانی که تجسم آگاهی است . ما امروز شاهد آن هستیم که بخش مهمی از همان توده هایی که سچفا برایشان معین میکرد که چه چیز را بداند و چه چیز را نداند ، در جریان تجربه زندگی مبارزاتی خود به آن ساحر آگاهی رسیده اند که او ایدئولوژیک رهبری را به صاف بطلاند . این امر با آنکه طبیعی است و نباید بخش رشد سطح جنبش چپ است معجزا کافی نیست و باید آگاهانه نیز توسعه یابد . مسئله این نیست که صرفاً گفته شود تجربه افراد به آنها در شناخت درست و نادرست کمک خواهد کرد . این نوعی خود بخود گرانی است که نه تنها جنبش را به سطحی که باید برسد نمی رساند و بسیار دیر میرساند ، بلکه جدیاً توده را از چاله های چاله دیگر میاندازد . مسئله ای که با اندازه همین تجربه مهم است ، انتقال تجربه ، جمع بندی و تحرید از تجربه و درک تئوریک مسئله است . لازم نبود حتماً بابای سچفا در ورطه توده ایسم در غلطید . حرکت سازمان را در این جهت میشد دقیقاً پیش بینی کرد و این کار نیز انجام گرفته بود . اساس کار این بود که زمانی که کلیه اتحاد و عناصر مئی و تفکر توده ایستسی در جریانی جمع شود ، مگر آنکه خداوند تبارک و تعالی نخواهد ، وصول و بسا سقوط به همان ورطه حزب توده احتیاج ناپذیر خواهد بود . و همین نیز شد . بنا براین آنحد تعمیق کننده است کوشش جهت از بین بردن آشکار و عوارض بینش مذهب گونه در کمونیسم است . تا این شیوه برخورد از بین نرود - و این را " رهبری " و " سازمان " مسلماً از بین نخواهند برد - تاریخ فقط تکرار حقیر گذشته خواهد بود . حرکت تصحیحی اصیل از پایه و بانی شروع میشود . از جانب کسانی که تحت روابط نادرست قرار داشته اند . " بازنئی ها " هرگز چیزی را عنایت نمیکند و اگر هم بکنند بدرد خودشان میخورد . آنکس که کمونیست است و همه چیز خود را در راه آرمان خود گذاشته است زمانی میتواند از زندگی خود احساس رضایت کند که

بمثابه یک کمونیست زندگی کند. در مناسبات حقان زادگیر نشود، نه بگذارد حتی از او سلب شود و نه هرگز حق کسی را سلب کند. اگر جزاین باشد، چنین فردی ره کم کرده بخت برگشته است که نه دنیا را دارد و نه عاقبت را! یک لامذهب مذهبی است. انقلاب سوسیالیستی باین موجودات نیاز ندارد و انقلابی که بدست چنین کسانی انجام گیرد سوسیالیسم را بارمغان نخواهد آورد. به گامیج بنگریم.

قبل از آنکه به بحث درباره مایل سیاسی - تئوریک بپردازیم لازم است چندکلمه پیرامون جوی که اخیراً در سازمان علنی شده ولی همواره در سالهای اخیر وجود داشته است بنویسیم.

انتشار کار شماره ۵۹ و روشن شدن مواضع واقعی رهبری سازمان و تطابق کامل آن با مواضع حزب بوده، در درون و بیرون سازمان جوی بوجود آورده است که ویژگی اساسی سازمانهای استالینیست بهنگام بحران است. فعلاً - شی ها، برخورد های لفظی و فیزیکی، ارباب، تهدید و انواع و اقسام شیوه های غیر کمونیستی و تروریستی برای مقابله با "حریف" - همان خریفی که سادیزد رفیق شفیق بود - به ابغادی رسیده است که واقعاً تا سفاکی گزاست. در مقابل این تهدیدها باید ایستادگی کرد و ایمان داشت که تنها راه نجات مقابله با زورکشی و تهدید و لجن مای انواع آن است. حزب توده در این راه سابقه ای طولانی و مهارتی بسزا دارد که تعفن آن هوارا آلوده است. جسک "ایدئولوژیک" آقای کیانوری با احمد شاملو که صفحات مردم را مزین کرده تنها نمونه ای جدید از مشی "مبارزاتی" این حزب است.

سجفا سبز هم در گذشته چنین میکرد و هم امروز آراشید کرده است. شاید ذکر یک نمونه کافی باشد تا بدانیم گذشته و حال و آینده بایکدیگر مرتبط هستند. هنگامیکه رفیق مصطفی شاعران افشاءگری خود را علیه مشی

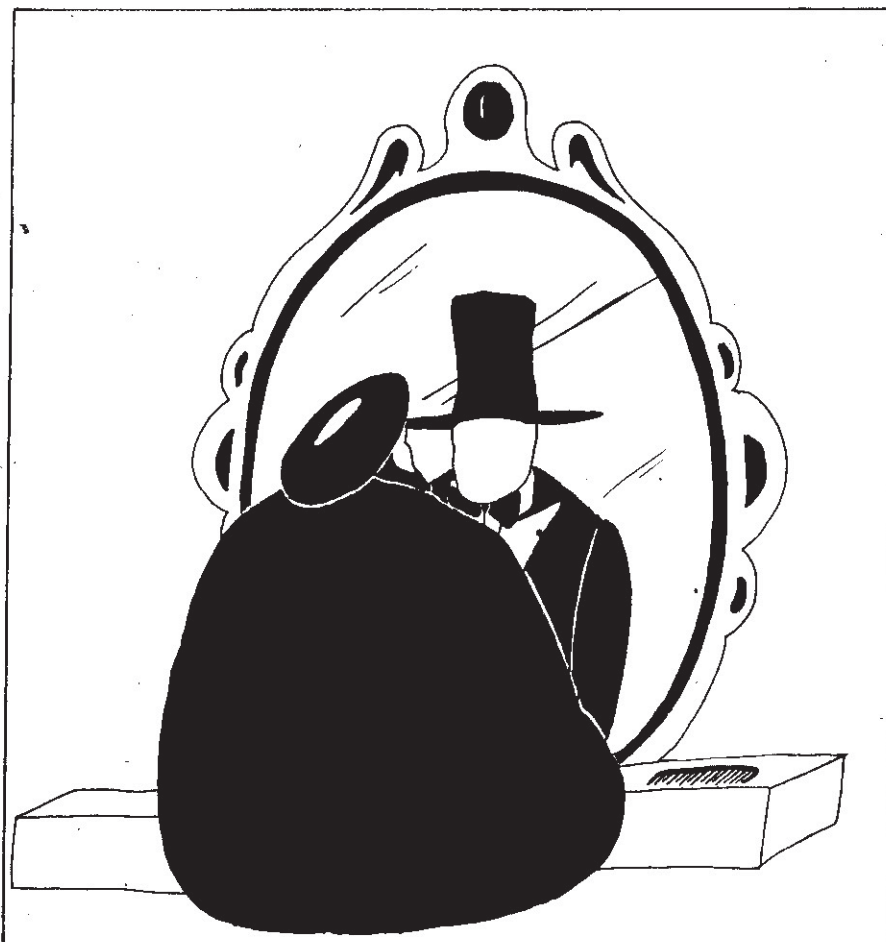
و تفکر سجفا تشدید کرد، سازمان کتابی باسم "شورش نه، قدمهای سنجیده" نوشت همراه با مقدمه ای که طی آن گفته های شاعران بیاوه گوئی تلقی شده بود چرا که گویا بزعم ایشان وی سابقه بیماری روانی داشته است! از ما خواسته شد که کتاب را تشریک کنیم ما نادرستی حمله شخصی به شاعران و نیز نادرستی برخورد عاری از فرهنگ به بیماری روانی را تذکر داده و به سازمان پیشنهاد کردیم که مقدمه را تغییر دهد. ایراد رفیق حمید اشرف باین بود که چرا پیشنهاد کرده ایم "اسناد جنبش" تغییر داده شود!

مانه آن کتاب و نه آن مقدمه را تشریک نکردیم و این بصورت یکی از اشکالات اساسی "که حتی بعدها در مکاتبات نیز منعکس شد در آمد! شاعران در سال ۲۵۴۱ یا و ه گوست، چون گویا بعد از ۲۸

مرداد ۱۳۳۲ بمدت سه ماه در بیمارستان روانی بستری بوده است! احمد شاملو از نظر ایدئولوژیک منحرف است چون گویا زمانی معتاد بوده است. این شیوه های بدرستی توده ایستی یکسانند و کسی هم که با این شیوه کار، بالجن پراکنی مخالفت کند یا حتما طرفدار شاعران است و یا شاملو! " از منحرفین دفاع میکند"، پس خودش منحرف است.

بنابراین پیدایش جوفعلی تهمت و افترا و... در خدمات اهداف کسانی است که نمیتوانند مخالفت با خود را تحمل کنند. باید با مقاومت و حمله، با مبارزه انقلابی و اصولی نشان داد که هیچ کمونیستی، هیچ انسان آگاهی نه تسلیم خواهد شد و نه تمکین خواهد کرد. بگذار آنان نشان دهند که تا بکجا خواهند رفت. کسی جز خود آنها افشاء نخواهد شد

ادامه دارد



برخوردی به تفکر و مشی

سازمان چریکهای فدایی خلق (۳)

فدائیان و ماهیت خرده بورژوازی

مترقی، مترجع تفاوت مفاهیم تئوریک و سیاسی

مسیر تکامل جوامع بشری از کمون اولیه به کمونیسم، مسیری تک خطی، یکنواخت و بی پیچ و خم نیست. آنچه در این مسیر تعیین است، نقاط ابتدا و انتها، کمونیسم نازل و فقرآلوده و نکبت بار اولیه و کمونیسم متعالی، و فوری و سعادت بار نهائی است. پیدایش جوامع طبقاتی میان این دو جامعه، جامعهی برده داری، فئودالی، نظام آسیائی، سلتی، ژرمنی... و سرمایه داری و هر نوع جامعهی طبقاتی دیگر طرفه هائی، لمحه هائی و برهه هائی است از مسیر پر (عوجاچ هزاران ساله. شکلهائی است از اشکال متعدّد. جامعهی طبقاتی. آنچه در این اشکال مشترک است وجود طبقات، یعنی قرار گرفتن و تقسیم شدن درونی جامعه مورد نظر بر حسب شکلی از اشکال تقسیم کار و بهره مندی نامتناهی و نامتعادل این گروههای انسانی - طبقات - از مواهب طبیعی است. پیدایش و رشد طبقات صرف نظر از عمل آن بیانگر این قانون است که شکل بهره وری و استثمار در آن همواره از اشکال ساده تر و زمخت تر به اشکال پیچیده تر و بظاهر ظریفتر تغییر میکند و این خود مرهون آگاهی تدریجی و اعتلا یا بندهی توده های انسانی تحت استثمار است که دائماً طبقات استثمارگر را به مصاف می طلبند و آنان را وادار می سازند که جرثومهی استثمار را در پوششهای ضخیم تر و فریبنده تر بپيچند. این مبارزه ی طبقاتی همراه با پیشرفت علم در طول تاریخ باعث شد که میزان تاکید بر محمل های استثمار (ونه موضوع استثمار که در هر حال انسان بود) تغییر کند. بدین معنی که در شیوهی تولید برده داری که از میان محملهای سه گانه برای استثمار (انسان، منابع طبیعی ابزار) تکیه و تاکید بر عامل انسان بود و انسانی انسان دیگر را بصورت برده در اختیار داشت. به شیوهی تولید فئودالی و نظائر آن که از میان محمل های سه گانه استثمار تکیه و تاکید بر منابع طبیعی بود، و بالاخره به شیوهی تولید سرمایه داری که در آن تاکید بر ابزار کار (نیروی کار تراکم یافته) است از نظر تاریخی تعالیسی یافت. ترقی و پیشرفت از نظر ماتریالیسم تاریخی صرفاً

در شمارهای گذشته اشاراتی به ماهیت اپورتونیستی مناسبات درونی سچفا کردیم و تذکر دادیم که هر گونه بحث تئوریک - ایدئولوژیک منوط به تمویهی حساب با اپورتونیسم است چه در غیر اینصورت بحث با کمانیکه خود میدانند به آنچه میگویند اعتقاد ندارند ائتلاف وقت و آب در هواون کوبیدن است. اما در همان مقالات اشاره کردیم که چه بسا عناصر صادقی که بععلل مختلف از جمله ناآگاهی سیاسی و تئوریک آلت دست عناصر و مجموعه ای اپورتونیست میشوند و در نهایت یا خود بهمان خصوصیات مبتلا میشوند و یا آنکه پس از سالها ائتلاف نیرو و انرژی با آن قطع رابطه میکنند. در هفته های اخیر انفجار بحران درونی سچفا این مسئله را برای بار هزارم اثبات کرد و بحرانهای آیند تا زمانیکه این سازمان کلا به حد حزب توده - یعنی سازمان و جسم اپورتونیسم خالص - تنزل کند و آثار هر گونه مقاومت درونی از آن زایل شود باز هم صحت این مسئله را ثابت خواهد کرد.

اکنون باید دید که بجز مسائل بینشی، ایرادات عمدی تئوریک عناصر صادقی که بدین مسیر کشانده میشوند چیست و در حقیقت رهبری اپورتونیست با توسل به چه مطالبی تودهی صادق ولی کم تجربه را بدشبال خویش میکشد. این ایرادات متعدّد ولی بنظر میرسد که عمده ترین آن در درک و فهم از مسئلهی خرده بورژوازی نهفته باشد. بدین جهت است که توضیح مختصری پیرامون این مقوله را ضروری می بینیم و تذکر این نکته را نیز لازم می شمیریم که در این ایراد و ایرادات دیگری که ذکر خواهد شد سچفا تنها نیست و بسیاری از جریانات سیاسی چپ ایران در یک یا چند عدد از آنها شریکند و بنابراین در صورت عدم رنج، ایرادات خود علیرغم رادیکالیسم کنونی بهمین سرنوشت دچار خواهند شد.

قبل از آنکه به بحث دربارهی ماهیت خرده بورژوازی بپردازیم توضیحی پیرامون چند واژه و اصطلاح متداول در ادبیات مارکسیستی را ضروری میدانیم تا در متن بحث دچار اغتشاش نشویم.



مرز میان این مفاهیم التقاطی گری است. تنها کسانی میتوانند این مرزها را ندیده بگیرند که یا به ماتریالیسم تاریخی بی اعتقاد باشند (و فی المثل جامعهی مطلوب راسد اسلام بدانند و معتقد باشند پس از آن جامعهی "فاسد" شده و باید تنزیه شود) و یا اعتقادشان به ماتریالیسم تاریخی صوری و بی رابطه با اعمال روزانه شان باشد. و چه فراوانند این قماش. در این رابطه به دو ملاحظه دیگر نیز باید توجه داشت.

۱- عمر ما عصر زوال سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم است. شرایط مادی برقراری سوسیالیسم در بسیاری از نقاط جهان فراهم آمده و با در نظر گرفتن جهانی بودن سرمایه داری و ارتباط و ادغام روزافزون و تقریباً کامل سرمایه ها محلی و بومی در سرمایه جهانی، آنچه فراوی بشریت قرار دارد سوسیالیسم است. از این زاویه، هر نیروی که سدهای در مقابل سوسیالیسم ایجاد کند نیروی مرتجع است و درست از این زاویه، یعنی از زاویه ای که صرفاً خواهان مناسبات سوسیالیستی است، تمام نیروهائی که زمانه سوسیالیسم را شمرده میشدند (مانند سرمایه داری در دوران گسترش و مبارزه اش با فئودالیسم و هرنوع سرمایه داری - منجمله

و صرفاً در این رابطه قابل بررسی است. عامل و حرکتی که در جهت تکامل شیوهی تولید یک جامعه، در راستای ضروریات ماتریالیسم تاریخی امت متری است. عامل و حرکتی که در خلاف این جهت عمل کند ارتجاعی است و عاملی که بخواهد مناسبات موجود را حفظ کند، محافظه کار است. از نقطه نظر ماتریالیسم تاریخی یک نیروی متصور پس از میخاهد جامعه را به گذشته رجعت دهد - که در این صورت رجعت دهنده ارتجاعی است - یا میخاهد آنرا در وضع موجود نگاه دارد - که محافظه کار است - و یا میکوشد که آنرا به جلو براند - که متری است. از نظر ماتریالیسم تاریخی در بعد زمان بحر حرکت به عقب، توقف، و یا حرکت به جلو شق دیگری وجود ندارد. واژه های مرتجع، محافظه کار و متری از این زاویه مبین جهت حرکت هستند. نه دشنام هستند و نه تمجید. بیان راستای حرکت در بعد زمانی هستند. در جامعه ای با شیوهی تولید سرمایه داری (مانند جامعهی ایران) آن بخش از نیروهای اجتماعی که میخاهد جامعه را به زمان شیوهی تولید ماقبل سرمایه داری برگرداند از نظرگاه ماتریالیسم تاریخی چیزی جز مرتجع نیستند این مسئله را حتی نمایندگان باجرات تر این بخش به صراحت

واژه های مرتجع، محافظه کار و متری از نظر ماتریالیسم تاریخی، مبین جهت حرکت هستند، نه دشنام هستند و نه تمجید. ماتریالیسم تاریخی دچار احساسات نمیشود.

میکوبند. آقای فخرالدین جازای بگفتهی خود مرتجع است و افتخار میکند که مرتجع است و میخاهد جامعه را به دوران صدر اسلام رجعت دهد (رجوع شود به مصاحبهی اخیرش با کیهان) عده ای واژهی مرتجع را به دشنام به این بخش از نیروهای اجتماعی منتسب میکنند، عده ای به تمجیدند. ماتریالیسم تاریخی دچار احساسات نمیشود.

در کنار این بخش، بخش دیگری از نیروهای اجتماعی قرار دارند که میخاهد شیوهی تولید سرمایه داری را حفظ کنند. تقای سرمایه داران نه در رجعت به گذشته و نه در حرکت بسوی شیوهی تولید دیگری است. نمایندگان معمم و مکلای سرمایه داری، آنها که میکوشند اقتصاد سرمایه داری را "باز سازی" کنند در این زمره اند. کسانی که امروز جملگی به غلط "لیبرال" خوانده میشوند (لیبرال - فاشیست!!) اگر قید زمان را در ماتریالیسم تاریخی بکار بگیریم نه مرتجعند و نه متری و از این قرار چون خواهان حفظ نظام موجود هستند، پس محافظه کارند. بهمین سیاق تنها آن بخشی از نیروهای اجتماعی که نه به گذشته تمایل دارند و نه به حال، آن بخشی که میکوشد در خدمت گسترش شیوهی تولید معنالی تری، پیشرفته تری، قرار گیرد متری است. از نظر کمونیستها تنها کسانی که در خدمت برقراری مناسبات سوسیالیستی هستند در این مقوله میکنند. شکستن

لیبرال آن - در جامعه ای که در تدارک انقلاب سوسیالیستی است) رسالت تاریخی خود را از دست داده، واپس گرا و مرتجعند. از این زاویه است که فی المثل عنصری مانند سلطان قابوس که در جامعه ای با روابط ماقبل سرمایه داری در پی رشد و گسترش سرمایه داری است مرتجع است. اگر قرار بود ماتریالیسم تاریخی بدون توجه باین مسئله که عصر، عصر سوسیالیسم است در نظر گرفته شود باید سلطان قابوس را از متری ترین عناصر جهان می شمردیم! و چه بسیارند کسانی که گفته چنین میکنند. آنهاست که هنوز رسالتی برای سرمایه داری (وطني با امپریالیستی!) قائلند، آنهاست که نوک پیکان مبارزه را علیه سرمایه داری نمی بینند، آنهاست که درک نمیکند سیر تاریخ شیوه های تولیدی "زمانی متری" را مطرود کرده است، قاعدتاً باید حامی سلطان قابوس باشند و در قدرت حاکم می عمان وی را درخناح متری (و مورد حمایت کمونیستها!) بکنجاند. اینکار را کمتر کسی بصراحت میکند ولی اگر با چنین افرادی بحث را به بنهائیهای خود و به نگفته های کشانیم باین اظهار خواهی رسید. تعجب نکنیم و بیاد داشته باشیم که پیش کسوت ایرانی سلطان قابوس - محمدرضا پهلوی - چقدر در کوشش خود برای گسترش مناسبات سرمایه داری در ایران مورد تمجید حزب توده قرار گرفته بیاد داشته باشیم که برنامه ای اصلاحات ارضی وی چقدر "متری" و

که مثلا مهارزه‌ی ضد استعماری، مبارزه‌ی ضد امپریالیستی نامیده میشود و کذا.

این اختلاط بجز در خدمت اغتشاش فکری کار دیگری نمیکند و کسانی که در آن اصرار می‌ورزند آگاهانه میکوشند از اغتشاش فکری بهره‌برداری کنند. بهر حال بنظر میرسد که از طرف ملی‌گرایان کمونیست‌ها، تمایل بحق به مبارزه با استعمار و نیروی غاصب خارجی بمقام مبارزه‌ی ضد امپریالیستی ارتقاء یافته و از آنجا که در این مفهوم آنچه نادیدنی است تضاد کار و سرمایه است؛ و از آنجا که اساسا این نیروها علیرغم ادعای خود با سرمایه‌داری خصومتی ندارند، مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری و مقدم بر آن تلقی شده و بنابراین تمام واژه‌های سیاسی را از این زاویه تفسیر میکنند. در این سیستم فکری ماقبل کمونیستی چون دشمن عمده‌ی امپریالیسم (بخوانید استعمار) است بنابراین "خوب‌بایند بودن"، "خلق‌ی یا ضد خلقی بودن" و "مترقی یا مروجع‌بودن" صرفا "از این زاویه بررسی میشود. در این سیستم فکری همه‌ی کسانی که با استعمار (امپریالیسم؟) مخالفند جزء خلقند، خوبند، مترقی‌اند (و این واژه‌ها برایشان مترادف است) و باید با هم برای کشتن اژدهای آتشخوار متحد شوند و الخ.

در این سیستم فکری، بنابراین، فلان فسیل عهد دقینوسی که صرفا از رنگ و بو و ادا و اطوار کفار خارجی بدش می‌آید همانقدر "ضد امپریالیست" است که یک مبارز ضد سرمایه‌داری. در این سیستم فکری یا به مرتجعین نباید گفت مرتجعید (چون جزء خلق هستند!) و یا باید آنها را به لقب مترقی مفتخر کرد تا ظواهر امر حفظ شود و کسی نگوید با مرتجعین همکاری میکنند. زمانی بود کسی ماکیاولیست‌ها و فرصت‌طلبان بی‌پرنسب میگفتند برای رسیدن به مقصود باید دست‌ها را مرتجعی را فشرده. کمانی بودند که میگفتند برای مبارزه با شاه، با تیموربختیار باید همکاری کرد. (و بعید نیست از همین قماش افراد انجمن بگویند برای مبارزه با آخوندیسم با شاپور بختیار باید همکاری کرد) ولی در این موارد، حسن کار - اگر بشود حسنی برای آن شمرده - این بود که این ماکیاولیسم بی‌پرده و آشکار بود. امروز اما، باید پرده‌ی فریب را ضخیم تر کرد و سخنی بر زبان نیاورد که زشت باشد. امروز باید با ایجاد اغتشاش فکری مرتجعین را "مترقی و ضد امپریالیست" خواند و سراز همکاری و اتحاد با نیروهای "مترقی و ضد امپریالیست" سخن گفت.

این سخن نباید شکفت‌آور باشد. مدتهاست در ادبیات سچفا می‌یابیم که گویا جناحی از طبقه‌ی حاکم مترقی و ضد امپریالیست است. ایضا میخوانیم که لیبرالها "دشمن عمده" هستند. تکلیف‌بینی صدر بدین ترتیب معلوم میشود (البته در ظاهر)، میماند جناح بهشتی، جناح خرده‌بورژوازی که بگفته‌ی سچفا:

"لزوم یاری و حمایت نامحدود پرولتاریا از خرده-بورژوازی و جناح سیاسی آن" (کار ۲۷)

اظهر من الشمن است. دو روئی و کوشش در ایجاد اغتشاش

تلقی شد. براسی که برای کسانی که حاضر به پذیرش مناسبانی غیراروسالیم هستند. و فلسفه‌شان "از این ستون تا آن ستون فرج است" میباشند چنین اظهاراتی دقیقا بیانگر مواضع تئوریک آنهاست. تنها کسانی حق دارند شاه سابق و سلطان قاب - بوس را مرتجع بنامند که معتقد باشند مناسبانی که آنها بوجود می‌آورند - یعنی سرمایه‌داری - ارتجاعی است. در عصر کنونی ارتجاعی است. کسیکه نوعی از انواع سرمایه‌داری را قابل تحمل بداند کسیکه حاضر به قبول مناسبانی غیراروسالیم باشد، با ارتجاع خواندن شاه یا دروغ میگوید یا تناقض در گفتار خود را نمی‌فهمد. و اکنون نیز آنهایی که چراغ بدست در جستجوی سرمایه‌داران با رسالت (!)، سرمایه‌داران مللی و وطنخواه، سرمایه‌داران ضد سرمایه‌داری (ضد امپریالیست) هستند، در نهایت همین را میگویند. شرمگین اما قطعی.

۲- امپریالیسم - از نظر کمونیستها امپریالیسم هیچ چیز خارق العاده‌ای جز سرمایه‌داری جهانی نیست. امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی در عصر کنونی واژه‌های مترادفند. سرمایه‌داری هنگامیکه از دوران رقابت آزاد خارج شد، انحصاری شد، جهانی شد اسمش را گزاردند امپریالیسم. در دوران رقابت آزاد کودک بود، بعد بالغ و پیر شد. اسم این سرمایه‌داری پیر، امپریالیسم است. اما بسیارند "کمونیستها" و غیر کمونیست‌هایی که هنوز مطلبی باین سادگی را نفهمیده‌اند و یا التقاطی‌گری نظریشان مجال یک برخورد درست باین مطلب را به آنها نمیدهد. اینها تصور میکنند که امپریالیسم یعنی یک موجود خارجی، یک اژدها، که میخواهد آنها را بخورد و بنابراین همه‌ی "مردم" داستانهای کهن، از دختر دهقان تا شاهزاده‌ی سوار بر اسب باید دست‌بیکری کنند و آنها را از سرچشمه‌ی آب‌برانند. مطابق این افسانه‌ی دل‌انگیز همینکه اژدها کشته شد دختر دهقان و شاهزاده با هم عروسی میکنند و...

این افسانه شاید برای تخفیف اندوه مردم مفید باشد ولی نه در گذشته واقعیت داشت و نه در زمان حال. امروز بشر به آنجا رسیده است که بداند اژدها همان شاهزاده‌ی اسب‌سوار است. امروز دیگر نمیتوان یک عامل خارجی را دشمن اصلی نمودار ساخت و از یکانکی او با شاهزاده‌ی اسب‌سوار سخنی بمیان نیاورد. امروز بدانجا رسیده‌ایم که بدانیم هر ذره‌ی سرمایه که انباشت میشود ذره‌ای از سرمایه‌ی جهانی است، و بدانیم که اسم امروزی سرمایه‌ی جهانی، امپریالیسم است. امپریالیسم موجود خارجی نیست. امپریالیسم صرفا در رابطه با ما امپریالیسم نیست. در جامعه‌ی متروپول هم بهمان اندازه‌ی امپریالیسم است که در پیرامون. امروز باید - قاعدتا - بآن درجه از آگاهی رسید باشیم که بدانیم تضاد پیرامون با متروپول، صرفا جلوه‌ای از تضاد اساسی سرمایه‌داری - تضاد سرمایه و کار - است. اما "قاعدتا" بمعنای بالفعل نیست. بسیاری از کسانی که مایلند کمونیست باشند، و بسیاری از کسانی که واژه‌های ادبیات کمونیستی را بدون شناخت درست بعاریت بگیرند، بدون توجه به مفهوم واژه، هر چه میخواهند در آن میکنند و هر چه میخواهند از آن بر میدارند. بدین ترتیب است

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

نکری و سپهرمداری از آن موعی روس بر مسود که همین جاح کاه "سرسون مرتجع" مسود . خر و نسا حرکتها درگیری دارند؛ و کاه "نیروی خلنی" خر و نسا که حدال سوروی و امریکا آنها را "صد امپریالیست" کند). البته دوروشی عالیا سه روشی و حد روشی است چون این جاح - جاح آتای بهیسی - هیچگاه اسم خود را در سرسبات حرکتها بر جای نمیگذارد. یک جاح غیبی است که جاح سی صدر و لبرالها نیست، با آنها در حدال است، اسمش را هم مسود آورد. بهر حال در قاموس این سیستم نکری... که همه چیز است بجز کمونیسم - مرتجع و مرقی از راوبدی مبارزه‌ی ضد استعماری ملتبه مبارزه‌ی ضد امپریالیستی - و آنها نه هر امپریالیستی بلکه امپریالیسم امریکا - به بیروها اتلا می شود. نرتی به در رابطه با ماریالیسم تاریخی، بلکه در رابطه با مواضع سیاسی - حدیت با امریکا و دوستی با شوروی - معین می شود و عجیب بر اینکه این دومی، یعنی دوستی با شوروی، حتی از حدیت با امریکا نیز مهمتر است. گمانیکه تعجب میکنند خوب است به کار شماره‌ی ۵۰ مراجعه کنند تا بدانند که کفندی سچفا مهمترین دلیل که برای رای ندادن به کاسد... پدهای سازمان پیکار در انتخابات مجلس شورا ذکر شده است دمتنی آنها با شوروی است سچفا میگوید:

"اگر تر ارتجاعی سوسال امپریالیسم مانع نبود، ما رای دادن به این سازمان، حمایت از آن، و همکاری

سازمید. سرمایه‌داران از میان بجاء و فتودالها بیبر ظاهر شدند. عدم تکافوی شیوه تولید فتودالی و شیوه تولید کالایی ساده که در اصناف تجسم می یافت برای حوا... به نیازهای جهانی که گسترده و وسیع شده بود و بیبرای جوابگوئی به نیازهایی که مستعمرات از جهت جذب کالا در مقابل استعمارگران میگذاردند، واحدهای تولیدی خارج از سیستم فتودالی را بوجود آورد. این واحدهای تولیدی نه در شهر بودند (زیرا تولید شهر در انحصار اصناف بود) و نه در روستا (زیرا تولید روستا در انحصار فتودالها بود). این واحدها در نقاطی خارج از شهر و روستا پایه‌ریزی، و بورک نامیده شدند و صاحبان این واحدها بورکر خطاب میشد. بورکرها با سوزوهای اولیه بدین ترتیب پایه‌ریزیات گذاردند. سرفهای بی چیزفراری از روستا نطفه‌های اولیه‌ی پرولتاریا - بی چیزان - را در این واحدها تشکیل دادند. انطباق این شیوه از تولید نیازهای رو بغزونی جامعه خودی و مستعمرات، و فساد و تباهی و عدم تکافوی شیوه تولیدی فتودالی، در ادامه‌ی خود کار را بجائی رساند که میدانیم. سوزووازی و پرولتاریا، این طبقات تازه تولد یافته سیستم فتودالی را بمصاف طلبیدند و نابود کردند. پیدایش و رشد این طبقات جدید، مبارزه و پیروزی آنان، نمی توانست بر سرنوشت طبقات قدیم بی تاثیر باشد. در باره‌ی حوامع سرخی از فتودالهای شکست خورده مدبل به سوزوواهای جدید رسید و صفوف سوزووازی را وسیعتر کردند.

امروز بدانجا رسیده‌ایم که بدانیم هر ذره سرمایه که انباشت میشود ذره‌ای از سرمایه جهانی است، و بدانیم که اسم امروزی سرمایه‌ی جهانی امپریالیسم است. امپریالیسم موجودی خارجی نیست.

نزدیکتر با آن را مشخصا به سود جنبش کمونیستی می‌شمریم" (کار شماره‌ی ۵۰)

بهرحال از متن بحث خارج نشویم. این معترضه بدان جهت ضروری بود که نشان داده شود از انحرافات نهایت‌های اسدال راه چندان نیست و این بازی ساده و ظاهرا ناشیانه با کلمات در پشت ظاهر خود چه نیات نامادقانه‌ای را پنهان دارد.

خرده‌بورژوازی چیست

نترقی است یا مرتجع؟

خرده‌بورژوازی یک محصول جامعه‌ی سرمایه‌داری است. میل از سرمایه‌داری، خرده‌بورژوازی وجود خارجی نداشت. (ماستیم که بعلت درهمی مفاهیم باید به توضیح مطالبی پردازیم که برای خواننده‌ی آگاه در حکم بدیهه گونگی است. می‌گوئیم اشارات تا حد مقدور کوتاه باشند). سرما - سداران از رده‌ی خرده‌سرمایه‌داران با خرده‌بورژوازی وجود

سرفها مدبل به دهقانان آزاد و یا پرولتاریای ده (و شهر های جدید - بورکهای توسعه یافته که شهرهای سنتی را تحت الشعاع قرار دادند) گشتند. در این میان اصناف نیز مستثنی نبودند. اصناف جامعه‌ی کهن و جامعه‌ی فتودالی استادکاران و شاگردان و نوآموزان سنتی، شالغین شیوه‌ی تولید کالایی ساده بالاجبار آداب و قواعد و قوانین سنتی صنفی را شکستند و درگیر در مناسبات سرمایه‌داری جدید - مزد کاری - شدند. این اصناف تغییر شکل یافته اساس آن چیزی را تشکیل میدهند که خرده‌بورژوازی سنتی نام دارد.

در کنار این بخش، بخش دیگری از خرده تولیدکنندگانی و خرده توزیع کنندگان بر حسب نیازهای اولیه‌ی سرمایه‌داری در حال شکوفائی دوران رقابت آزاد) بوجود آمد. این بخش سوراخ سمبهائی را پر میکرد که سرمایه‌ی بورک قادر با مایل به سرمایه‌گذاری در آنها نبود ولی کالاهای تولیدی و با خدمات ارائه شده توسط آن برای رشد و گسترش سرما - به‌داری ضروری بود.

با به‌تمام رسیدن دوران رقابت آزاد و پیدایش

تمبوان واضحتر از این ماهیت خرده‌بورژوازی (سوسیالیست) و مبارزات آن و حتی "سوسیالیسم" آنرا نشان داد. واکبر این شامل خرده‌بورژوازی فلاکترده‌ی سنی ساند، تکلیف‌حرف بورژوازی مدرن یا مستخدمین و پادوهای انحصارات روشن است. و بهتر است بگوئیم اینها جلگی روشن بود اگر نه این بود که انواع تئوریهای ریزیونیستی از اردوگاه‌ها و مادرها و زن‌یدرهای "سوسیالیسم" بدلیل حفظ منافع خود نمی‌کوشیدند در اساسی‌ترین آموزشهای مارکسیسم دست ببرند و در میان خرده‌بورژواهای "سوسیالیست" حامیان سینه‌چاکسی برای خود ببابند. چگونه میتوانم پدرم، آن خرده‌بورژوازی فلاکترده‌ی خشمناک را که حاضر است "امپریالیستها" را با چنگ و دندان بدرد مرتجع بنامم؟! نه! قطعا اردوگاه سوسیالیسم چیزی بیشتر از مارکس میداد. در اینجا باید دو مسئله‌ی دیگر را در نظر داشت.

۱- ماهیت و عملکرد در هر لحظه منطبق بر هم نیستند. در مقاطع مختلف، نتیجه‌ی یک اقدام که الراما از زاویه‌ی مرمی نیز انجام نگرفته می‌تواند در خدمت مرمی‌اجماعی در آید. در بسیاری موارد مبارزه‌ی خرده‌بورژوازی و محمله‌ی دهقانان با سورژوازی انحصاری، با آنکه از زاویه‌ی وابس‌گرایانه- ارجاعی - انجام می‌گیرد معیاد ار آنجا که خرده‌بورژوازی خود آلتراتیو تاریخی-نسب و شوه‌ی تولید حامی را نمیتواند متحقق سازد، نتیجه‌ی این مبارزه‌ی بنفع پرولتاریا خواهد بود. در این

انحصارات، با اردیاد امکانات و توان بورژوازی و نیاز بدست‌چندی از کارکنان اروپا دوهای خرده‌پا (خرده‌بورژوازی مدرن)، این بخش قدیمی نیز به‌چرکه‌ی اصناف سنتی-سحر شکل یافته پیوستند و مجموعا خرده‌بورژوازی سنتی را تشکیل دادند. خرده‌بورژوازی سنتی بنابراین به‌آن بخش از خرده‌بورژوازی اتلاق می‌شود که:

۱- ریشه‌ی خود را در سنت اصناف و یا سرمایه‌داری دوران رنسانس دارد.

۲- سرمایه‌داری انحصاری وجودش را بلااستفاده کرده و سعی در نابودی آن دارد.

این سرور اجتماعی بنابراین در موقعیتی تضادمند قرار می‌گیرد. از یک جانب پیدایش خود را مرهون سرمایه‌داری است و از جانب دیگر نابودی خود را. پیدایش او مرهون دوران رقابت آزاد است و مرکا و مدلول رسد انحصارات، پس می‌کوشد با دوران گذشته، دوران رنسانس آزاد و سراز آن - دوران اصناف "طلانی" - بازگردد. لاجرم در مبارزه‌ی خود با انحصارات تعصب می‌کند، مرتجع است. مارکس می‌گوید:

"سوف متوسط، یعنی ماحیان صنایع - سوداگران خرده با، پیته‌وران و دهقانان - همگی برای آنکه هستی خود را، بعنوان صف متوسط، از زوال برهانند، با سورژوازی نبرد می‌کنند، پس آنها انقلابی نیستند، بلکه محافظه‌کارند، حتی از اینهم بالاتر، آنها را مرتجعند، زیرا می‌کوشند با چرخ تاریخ را بعقب

پرولتاریا منافع مشخص خاصی دارد، بدین ترتیب که در عین حمایت از مبارزه علیه بورژوازی دنباله‌رو خرده‌بورژوازی نخواهد شد و می‌کوشد که این مبارزه را از محور خواستهای واپس‌گرایانه به حول شعارهای مرفقی منتقل کند. بنابراین حمایت پرولتاریا از خرده‌بورژوازی حمایت از مبارزه علیه طبقه‌ی استثمارگر است نه حمایت از خواستهای عقب مانده‌ی طبقه‌ی تحت ستم.

زمینه پرولتاریا منافع مشخص خاصی دارد بدین ترتیب که در عین حمایت از مبارزه علیه بورژوازی دنباله‌رو خرده‌بورژوازی نخواهد شد و می‌کوشد که این مبارزه را از محور خواستهای واپس‌گرایانه به حول شعارهای مرفقی منتقل کند. بنابراین حمایت پرولتاریا از خرده‌بورژوازی حمایت از مبارزه علیه طبقه‌ی استثمارگر است و نه حمایت از خواستهای عقب مانده‌ی طبقه‌ی تحت ستم. طبعی است که درک دیالکتیک ماهیت - عملکرد، و خواست - مبارزه همواره سهل و آسان نخواهد بود. یکی از بزرگترین اشتباهات کمونیستهای "حلفی" از عدم درک همین مسئله برمی‌خیزد. در همدردی با دهقان بی‌خبر و زحمات بی‌جای ارتقا، آگاهی دهقان، خود بخود از پرولتاریا می‌کشد "دوستان حلفی" می‌شوند که در عمل از دمس‌دیرند.

بازگردانند." (مارکسیست)

مبارزه‌ی این قشر نیز با سرمایه‌داری، با انحصارات (امپریالیسم) تا زمانی که محتوای خرده‌بورژوازی داشته باشد، ولو آنکه تحت نام سوسیالیسم هم انجام گیرد مبارزه ارجاعی است. باز در مانیفست می‌خوانیم:

"ولی از نظر مضمون مثبت خود، این سوسیالیسم سعی دارد با وسائل کهن تولید و مبادله، و بهر آ آن ماسبات قدیمی مالکیت و جامعه‌ی کهن را بار دیگر احیا نماید و با آنکه وسائل معاصر تولید و مبادله را از راه خیر و زور بازگرداند چارچوب ماسبات کهن مالکیتی که قلا بوسله، بین وسائل تولید منفرسد، و ناحار مبادیست هم منفجر شود بکشد. در هر دو حالت، این سوسیالیسم، در عین حال هم ارجاعی است و هم بخیلی."

پیش بسوی تدارك انقلاب سوسیالیستی

ادامہ دأرد

"ملی شدن تجارت خارجی" فقط مردم را در توهم باقی گذاشت و بس. ابعاد این قبیله زمانی روشن میشود که رفته رفته باین حقیقت که هم اکنون ۲۴۰۰۰۰ قلم کالا میتوانند از طریق بازرگانان وارد بازار شود، آشنا شویم. این "تجار محترم" از طریق ردوبندهای خارجی قیمت کالا را در هر سطحی که خواهند تعیین میکنند و کالاهای چندبرابر گرانتر را وارد کشور کرده و از اینرو بول هنگفتی را از راه دوشیدن مصرف کنندگان به جیب میرند. در ضمن از طریق بالانویسی قیمتها ارزش هنگفتی در خارج ذخیره نموده و دوبرابر قیمت رسمی ارزش آنها را بفروش میرسانند و از این طریق نیز از این خوان بیغما بیرکب لطف رژیم "عدل اسلامی" کبسه‌های کشاورزان را پیر میکنند. همه‌ی اینها زیر پوشش "تجارت ملی شده" و امثالهم انجام میگردد، لیکن هیچ چیز بیشتر از تحریک خود مردم و احساس واقعیت عوامفریبانه بودن و کذب این ادعاهای رژیم را نقش بر آب نمیکند. امروز زحمتکشان با گوشت و یوس خود فشار را حس میکنند، فشاری که واقعا طاقت فرسا و شکننده است. این فشارها می‌رود که عکس العمل‌های خود را در اشکال متنوع مبارزه بیابد. دیگر لاپلاطاتی چون هدف انقلاب "معنویت" است و مسئله‌ی ما "سیر شدن شکم نیست" نمیتواند کسی را بفریبد. مردم خوب دریافته‌اند که رژیم حتی علیرغم ادعاهای دروغین بداشتن "اخلاق و معنویت" تا چه حد دروغگو، مکار و بی معنویت است. چگونه میتوان در عین فریبکاری دم از اخلاقیات و معنویت زد و توده‌ها را بسوی سرابی سرانجام سوق داد. بهررو این واقعیت که رژیم جمهوری اسلامی نه اقتصاد دارد و نه اخلاق و معنویت رور بروز در اذهان توده‌ها روشنتر میشود و مردم بر خیل ناراضیهای همیشگی (زحمتکشان) و ناراضیهای مرحله‌ای افزوده میشود. لیکن مسئله‌ای که حاضر اهمیت است اینست که جباران ناجه حد خواهد توانست در عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی خود را بعنوان یک بدیل اجتماعی ارائه کند و انبوه ناراضی را در جهت صحیح هدایت نماید.

"منوف متوسط، یعنی صاحبان صنایع کوچک و متوسط پس از آنها انقلابی نیستند بلکه محافظه کارند. حتی از این هم بالاتر، آن‌ها مرجعند، زیرا میگویند تاریخ را به عقب بازگردانند. اگر آن‌ها انقلابی هم باشند تنها از این جهت است که در معرض این خطرند که بمفوق پرولتاریا رانده شوند، لذا از منافع آتی خود دفاع نمیکنند بلکه از مصالح آتی خویش مدافعه مینمایند، پس تطبیقات حوس را ترک میکنند تا تطبیق پرولتاریا را بپذیرند."

(تأکید از ماسیت)
 ما بر این متعهد می‌کنیم که هنگامیکه مبارزه‌ی حاد پرولتاریا و سورواری در جریان است فقط این بخش از خرده‌سورواری که حاد پرولتاریا را می‌گیرد تا بیان عنوان مرفعی است. و حال این حکم اساسی مارکس را در کنار اراجیفی مانند "خرده‌سورواری جزء خلق است"، "خرده‌سورواری متحد طبیعی پرولتاریاست" بگذاریم و ببینیم آیا انکساحی نداشت که

برخوردی به تفکر و مشی سازمان چریکهای فدایی خلق (۴)

انقلاب ایران و نقش بورژوازی لیبرال، ملی و...؟

در شماره پیش به مسئله خرده بورژوازی و "اربعاعسی و مرفی" بودن آن برخورد کردیم و بیان دادیم که خرده بورژوازی در موضع طبقاتی خود همواره اربعاعی است و نه چپانی آن که در دورانی خاص بر سر ریزی پروولتاریا درآید سانس نام مرفی هستند. ما این مسائل را با تحلیل سرمایه مارکسیسم تاریخی و اسناد آئین مورسهای مارکس بیان دادیم و ذکر کردیم که یکی از علل عمده سردرگمی های صحفا و بسیاری ارباب واهی چپ در عدم درک صحیح از این مسئله نهفته است.

اکنون لازم است که به مسئله دیگری که باید بسیاری دیگر از لغزشهای سازمانهای چپ است بطور اجمالی بپردازیم. این مسئله در رابطه با رادیکال بورژوازی و تفکرات چپ آن است.

در سازمانهای سازماندهی شده طیفهای بورژوازی را از میان بورژوازیهای سازماندهی شده دیدیم که این طیف جدید از دگرگونی طبقات مائیل سرمایه داری و اربعاعی آنها بوجود آمده است و نیاز دارد که در عصر سوسیالیسم، سرمایه داری رسالت تاریخی خود را از دست داده و در همه نقاط جهان اربعاعی است. این امر در حوامع سرمایه داری مانند انگلستان و ایران همان قدر صادق است که در حوامع مائیل سرمایه داری مانند عمان. سلطای فایس همانقدر مرجع است که شاه و کارپروماخیم بتین.

این مسئله با تمام وضوح خود بدلائل سیاسی - بهر است قنند شود سیاستی - از جانب "اردوگاههای سوسیالیسم و تبلیغاتچی های وطنی آنها و نیز از جانب چریکهای که بدلائل مختلف از استقلال رای و اندیشه محرومند، بطور آشکارو با پوشیده مورد سؤال قرار میگیرد. سازمانهای ضروری است به استدلال و پایه استدلالی که در این رسیده اراند مسود بوجه کنیم و بنیم که عیالمنل بورژوازی ملی مورد حمایت صحفا و سازمانهای مشابه، با بورژوازی لیبرال ظاهرا مورد "حملة" آنها - مرفی آنکه صحفا - میداند که چه میگوید - چه موجوداتی هستند.

سرمایه داری پس از تکیس و رسد اولیه خود در مرحله رفاهت آزاد، عدم تساوی اجتماعی و بد استعمار راجا - سی رسد که با ازدیاد تیرمطلق توده های میلیونی مردم و ایجاد بیکاری در انبغادی که برای حوامع آنرور غیر قابل تحمل بود، صرف با سیراره نظام تازه استقرار یافته را از هم باند. بخش مهمی از ادعای کمونیستی (انواع کمونیسم) و غیر کمونیستی ولی مرفی دوران جوانی سرمایه داری در سرچ بقول مارکس "چانکدار" مصیبتی بود که با استقرار سرمایه داری سر

بتربیت وارد آمده، چانکدار و سیاست سنی را در هضم رخنه و هیچ رابطهای بحر رابطه "تدبیر بی غاطف انانی نداشتند بود. مارکسیس اریک برن که از عمر سرمایه داری میکشد خود را ملرم میدید که صحف متعدد از کاسمال را به سرچ این بیرو سامانی اختصاص دهد. اما این وضع به سنها کمونیستی مائیل مارکس و سایر عناصر انقلابی و مرفی را مغلوب میکرد بلکه بسیاری از سرمایه داران "هسور مرفی" و نیز "سرمایه داران دوراندیش" را به علی - ان وامیداشت. طبیعی است که این علان از راههای غیر - ار را وید دید کمونیستی بود. کمونیستی در این با سامانی

اجتماعی سدمرک سرمایه داری را جستجو میکردند. سرمایه داران هسور مرفی و دوراندیش در فکر چاره برای خات آن بودند. این چاره حونی در قرن نوزدهم به بدانی و رسد چپ بورژوازی انجمنند که بورژوازی لیبرال نام گرفت. لیبرالسم،

آزادیخواهی، مساوات طلبی، برادری، شعارهای سرچا در محک بحریه کهنه شده سرمایه داری، در مقابل مصیبت برک اجتماع حان سارهای ثابت. آنها میخواستند که موازی بین در چهار حوت نظام سرمایه داری وضع کنند که از انبعاث محنم حلوکتری کند و سرمایه داری را خات بخشد.

اما همواره حسن است که در یک طیف اجتماعی همیشه اتحاد و عناصر آن برای حصول بد مقصود یکسان نمی اندیشند. در میان سرمایه داران کماتی بودند که بحر بغ روراید حسی شود و اردادیات پیرو گشتی حیری نمی دیدند و هسوخ بدبیر دوراندیشانه را اکثریت تیمت محدود کردن آنها بود می بدترنند. این بحر که به سرمایه داران محافظه کار معروف بودند و می خوا -

سید و با تصور میکردند که می بوانند وضع را الی الاند بتمسک خوربی که بد حفظ کنند، خدال - ندند و حنی در سراجلی خصمانه ای با بورژوازی لیبرال داشتند. از نظر لیبرالها، دولت بعضی "و حان همه اجتماع" مساویست وضع قوانین و مقرراتی بد اوم مناسب سرمایه داری را از کرد انبساط عناصر کوته بین طیف خود خدال کنند. و از آنجا که لیبرالسم هسور در محک بحریه و انبساط مائیل طبقاتی خود را بدو ددهای مردم نشان نداده بود برای کسانی که بطر واقعی آنها را میدانند افسا و موارزد با آنها از مسائل مرمع - سنی مسند. باید به توده های مردم آموخته مید که برادری و برابری و آزادی مورد ادعای لیبرالها چیزی جز سراجلیست باید این کرایشی که خود را بصورت ناجی سرت و رنست عمده سوسیالیستها بیان میداد انشاء مید و این کار با اندازد ریادی توسط کمونیستها انجام گرفت.

بهر حال بوسل لیبرالها به دولت و مائیل آنها بد انرا س

امکانات و داغره نفوذ و قدرت دولت (دولت دوراندیش) گرایش به برنامه ریزی (در مقابل رشد خودیخودی نیروهای مولسده مورد توجه محافظه کاران)، ایجاد نهادهائی بمنزله دریچه اطمینان برای جلوگیری از انفجارهای خطرناک و بالاخره در نهایت تبلیغ "دولت خیرخواه" *Welfare state* و جوه ممیزه آنها را از محافظه کاران تشکیل میدهد.

در این زمینه به چند نکته باید توجه کرد: لیبرال یا محافظه کار بودن سرمایه دار هیچ ربطی به اندازه میزان ثروت او ندارد. واکفلرها، کندیها، ملونها، سرمایه داران لیبرالند. طرفدار ازدیاد قدرت دولت هستند. سرمایه گذاریها و امکانات آنها در بخشهای است که منافع آنها بدین طریق بهتر و بیشتر تامین میشود. این مسئله مضحک که در بعضی محافل جنبش چپ ایران مرسوم شده کسه سرمایه دار لیبرال یعنی سرمایه دار متوسط یا کوچک یک اصطلاح از خود مندرآوردی کجاست و بی.

۲- "لیبرالیسم" یا "آزادیخواهی" لیبرالها بهمان اندازه دو شعار دیگرشان- برابری و برادری- قلبی، دروغبین و ریاکارانه است. ما در نوشته های دیگر و بخصوص در رساله "بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ"، ضمیمه ۳ با آمار و ارقام نشان داده ایم که هر جا منافع لیبرالها حکم میکرده از هردیکتاتوری مستبدتر بوده اند. "آزادیخواهی" بسیار پستیده است تا زمانی که به انباشت سرمایه کمک کنند ولی در جهانی مانند جهان امروزه رقابت آزاد جای خود را به انحصارات لیبرال یا محافظه کار داده است هیچ چیز باندازه دیکتاتوری در جامعه آزادیخواهی به ادامه استثمار کمک نمیکند. بنابراین، این "کشف" عجیب نیز که عده ای را به این نتیجه رسانده که سرمایه داران لیبرال ایرانی، آزادیخواه نیستند (گوئی سرمایه داران فرنگی آزادیخواهند!) مجددا حکایت از این میکند که این افراد نمیدانند چه میگویند و راجع به چه چیزی سخن میگویند. باین افراد و بخصوص به سچفا در این رابطه باید گفت که رفقا! رسالت شما این نیست که گنجی خود را اشاعه دهید. لیبرال، یعنی همین موجوداتی که می بینید. آن لیبرالی که مخالف استبداد بود متعلق به قرون گذشته بود. ماقبل مارکس. ماقبل امپریالیسم. سرمایه دار لیبرال نه امپریالیستی اش و نه ملی اش (!) در این عصر طرفدار آزادی نیست.

۳- دمکرات و لیبرال واژه های مترادف نیستند. بنظر می رسد که سچفا و مشابهین بعلت یکی تصور کردن این دو مفهوم است که گاه متعجب می شوند که چرا لیبرالها دمکرات نیستند و چرا آقای بزرگان مثلا "در مورد مبارزات کردستان همانقدر " غیردمکرات " است که امام، پانایب الامام منتظری. لیبرالیسم مستقیما " مربوط به موضع سرمایه در اقتصاد کشوری است. مربوط به چشم انداز از گونه رشد سرمایه داری است، در صورتی که دمکراتیسم حاکی از دید و بینش سیاسی است. طبیعی است که دید و بینش سیاسی هم با جایگاه طبقاتی مشخص می شود و از آسمان نازل نمی گردد. ولی هرکس که مختصر تجربه ای دارد میداند که عناصر مختلف طبقه از نظر سیاسی یکسان نمی اندیشند. خرده بورژوازی دمکرات داریم

و خرده بورژوازی فالاتر. هردو ممکن است شغل واحدی داشته باشند. در میان سرمایه داران نیز چنین است. فردی نظیر مصدق یک بورژوازی دمکرات بود و شاه مخلص و یک بورژوازی فاشیست.

۴- بورژوازی لیبرال (و اساسا " هر طبقه استثمارگری) که از نظر سیاسی حاکمیت نداشته باشد ریاکارانه "دمکرات منش" می شود. کافی است این قشر به قدرت برسد تا نشان دهد چقدر دمکرات است. اگر خرده بورژوازی مزاحم جدی آقای بزرگان نبود و ایشان بی سرخر حکمرانی می کرد، در سرکوب چپ " شمر جلودارشان نبود".

در کشورهای سرمایه داری که هنوز قدرت سیاسی در دست فئودالیت باقی مانده است (مانند روسیه تزاری در آغاز قرن بیستم) بورژوازی که می خواهد ماشین دولتی را در دست بگیرد (ولی بوی مجال نمی دهند) دمکرات منش میشود. کادتها نمونه این قماش بودند. اینها نه تنها حاکمیت دولت سرمایه داری را می خواستند و طالب اقتصاد با برنامه (سرمایه داری) بودند و بخاطر مرتبط بودن خود با سرمایه داران لیبرال اروپائی و درک جهانی بودن سرمایه، خود را لیبرال می خواندند، بلکه در آن شرایط "دموکرات" هم بودند و در فقدان آزادیهای سیاسی اشک تمساح میریختند. اگر اینها بقدرت میرسیدند هنوز لیبرال بودند ولی ماهیت غیر دموکرات خود را نشان میدادند.

علاوه بر آنچه در مورد بورژوازی لیبرال گفته شد از آنجا که این مقوله مرتبا با "بورژوازی ملی" مشتبه میشود، لازم است توضیحی در این باب بدهیم. توصیف "ملی" بهمان اندازه، اصطلاح سرمایه دار ملی گنگ و نامفهوم است ولی معمولا دومیستای متفاوت از آن مستفاد میشود ولی این معانی نیز بر حسب ضرورت (!) با هم جا عوض میکنند.

آنچه در ابتدای قرن اخیر از واژه ملی برداشست میشد مفهوم "بومی" بود، بدین معنی که سرمایه دارانی که در کشورهای تحت سلطه بوجود آمده و محل انباشت سرمایه شان در این نقاط قرارداد داشت ملی خطاب میشدند. بر خلاف آنچه تصور می رود اولین سرمایه داران این جوامع یعنی سرمایه داران ملی، کمپرادور بودند. ملی بودن هیچ ربطی به عدم وابستگی و عدم شراکت با سرمایه خارجی نداشت. این امر بر میگردید به نحوه تکوین سرمایه داری در جوامع تحت سلطه. اولین سرمایه داران این جوامع نمایندگان و مباشرین سرمایه خارجی بودند. لفظ کمپرادور بمعنای "قراهم کننده" زمینه است، که به نمایندگان بومی سرمایه داران خارجی اطلاق میشد. عده ای از این مباشرین بیهمن کارگزاری سرمایه داران خارجی سرمایه ای بهم میرساندند و پس از مدتی بعنوان "شریک کوچک" این سرمایه داران عمل میکردند.

بدین تریب مشاهده میشود که وابستگی و از آن بیشتر جیره خواری سرمایه خارجی جزء ضروری تکوین و رشد این سرمایه داران ملی (بومی، داخلی) بود. بنابراین اصطلاح "ملی" هیچ محتوای سیاسی مبارزاتی - ایدئولوژیکی - نداشته است.

پیش بسوی تدارك انقلاب سوسیالیستی

است. سیدرج عددی از این ملی‌های کمربادور تا است
 سرآمد، با «داردای استقلال عمل از سرکای خارجی» پیدا
 کردند. یعنی توانستند در زمینه‌های (کشاورزی با صنعتی
 برای خود سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری کنند.

سرای خودسرمایه‌گذاری و بهره‌برداری کنند. علاوه بر اینها با
 رسد سرمایه‌گذاری، عده‌ای سرمایه‌دار نیز مستقل از سرمایه
 خارجی بوجود آمدند. این کمربادورهای مستقل شده و این
 سرمایه‌داران مستقل مجموعاً آن جبری هستند که بورژوازی
 ملی به معنای غیرشریک خطاب می‌شوند. طبیعی است که
 "استقلال" که انسان طالب آن بودند بسیار محدود بود
 چون - صرف نظر از همه عوامل دیگر صرفاً این امر که ابزار تولید
 پیرفته - کالای سرمایه‌ای - در انحصار سرمایه‌داران خارجی بود
 و بدون علاقه‌داری آنها هیچ سرمایه‌دار ملی نمی‌توانست صاحب کارخانه
 شود، حدود "استقلال" محدود می‌شد. مادر اینجاست که در جنبه
 عوامل دیگر - صرفاً این امر که ابزار تولید پیرفته -
 کالای سرمایه‌ای - در انحصار سرمایه‌داران خارجی بود و بدون
 علاقه‌داری آنها هیچ سرمایه‌دار ملی نمی‌توانست صاحب کارخانه
 خود، حدود "استقلال" محدود می‌شد. مادر اینجاست که در جنبه
 های مختلف و استکی خودداری می‌کنیم تا تحت معنوی بسود،
 تنها با این یکده بسته می‌کنیم که سرمایه‌داری کشورهای تحت
 سلطه که در وابستگی و تحت سلطه سرمایه‌داری کشورهای
 سرریز و موجود آمد و اجازه رشد یافت آنها در دوران‌های
 بحران یکسده جهان سرمایه‌داری (مثل دوران برار حکمهای
 جهانی) می‌توانست عصاره‌ای از بررسی امکان رشد سرمایه‌مستقل
 را در دهی خود برورس دهد و لاغیر. این خراس که بخشی
 می‌توان نام آنرا حدت با امپریالیسم خواند و صرفاً ساسه
 از حدت نهاد دروسی بحریهای مختلف سرمایه جهانی می‌کنند،
 حیات ادهان خرده بورژوازی و عناصر غیر کمونیست را معشوش
 کرده که بدینها خصوصیت موفتی بودن آن بدیده انکاشه شده
 بلکه اساساً جز ما هیبت یک بحران بورژوازی - بورژوازی -
 ملی - محسوب شده است. یک حصص موفت حاکی از نهاد دروسی
 یک طبقه، بصورت یک حملت ماهوی باسی ارتضاد طبقاتی انکاشه
 شده و بر مبنائی چنین "استوار"، آرایش طبقاتی در انقلاب اجتماعی
 نهاده شده است! بارزترین نمونه این برخورد در اندیشه
 مانوسه دون فورموله شد و به ترک موقعیتهای، انقلاب چپین
 بعد جهانی یافت و حتی امروز نیز که این "اندیشه" التقاطی
 بودن و خرده بورژوازی بودن خود را به بخش مهمی از جیب
 جهانی و محمله و حتی چپ عقب مانده کشورهای عقب مانده
 نصاب کرده است معدها بسیاری از مفاهیم و ناخالصیهای
 آن کماکان به حیات خود در اذهان ادامه میدهد و "بورژوازی
 ملی"، "بورژوازی ضد امپریالیست" هنوز مورد جستجوی بخشی
 از حیات است.

امروز شرکت انقلاب ساسی ایران و خود افشاگریهای
 رژیم جمهوری اسلامی "بورژوازی ملی" لااقل بقدم زحمت و حتی
 مانوسه خود را حالی کرده و سازمانهایی که بدون وضو
 تا آن حیثیت انقلابی هم نمی‌خوانند و جوته آنها برده‌یوشی
 میکنند. اما این برده‌یوشی از آنجا که با بعد از گذشته
 و انداز ار می‌توانی که در این زمینه بخورد مردم داده‌میشد

همراه نبوده و از آن میسر در اساس تفکر و بیس انسان
 تنبیری نداده است لاجرم آحادی ماسد - چرک دمل از کوسه‌ای
 دیگر و بصورتی سفاربت بیرون میزد. امروز دیکر سازمانهایی
 نظیر سچفا و بیکار و... بی سرو صدا "بورژوازی لیبرال" را
 جانشین "بورژوازی ملی" کرده و تصور کرده‌اند که بدین وسیله
 از زیر بار توضیح گذشته خلاص می‌شوند. جالبتر اینکه سچفا
 که زمانی میخواست مناطقی از ایران را آزاد کند و تولید و
 توزیع آنرا بدست بورژوازی ملی بسپارد (!) (رجوع شود به "طرح
 تحقیقی درباره بورژوازی ملی ایران" نوشته سچفا) و امروز هم
 کشف کرده است که بورژوازی لیبرال همان بورژوازی ملی است
 و بورژوازی ملی هم همان بورژوازی کوچک و متوسط است، با
 گذشته خود به یک افتاده و با عبدالکرم تر عوض کرده و
 معده شده است که بورژوازی لیبرال "دشمن عمده" است. بیچاره
 آقای بارزگان که زمانی دل خوش داشته بود که در تحلیل
 سچفا ملی است و جزء خلق است. بعد ناکهان فهمید لیبرال
 است. بدش نیامد. ولی بعد فهمید چون لیبرال است دشمن
 عمده است. آقای بارزگان که بجای خود، ضرب بهشتی
 هم حق دارد که سچفا بگوید اول از گذشته‌ها جمع بندی
 کنید (لااقل بفهمید چه می‌گوید) بعد قرار و مدارهایمان را
 می‌گذاریم.

خلاصه کنیم:

از نیروهای "خلق" سچفا و مساهین، ماهیت خرده بورژوازی
 را بیان داسیم و تا آنکه هنوز نوهسات حول ماهیت آن
 ادامه دارد، غیر قابل قبول خواهد بود اگر بگوئیم بار هم
 و اعتیاد انقلاب ایران رفا را در این مورد نیز مجسور به
 سعیر موضع (بی سرو صدا ولی ۱۸۰ درجه‌ای) خواهد کرد. بورژوازی
 ملی و "لیبرال" هم فعلاً کرجه از رازیه غلط - ولی بهر حال
 خوشخانه - از درون "خلق" رانده شده و اردوی انقلاب
 را از خیر وجود خود محروم ساخته است. در نوشته‌های
 آینده به دید و برداشت سچفا و مساهین از نیروی دیگر
 انقلاب یعنی کارگران می‌پردازیم با این دهیم که چگونه
 سازمانی با اینهمه دره می نظرات تنها با ارتق از بسوانه
 مبارزاتی گذشته در صبه زدن به حبش کمونیستی ایران
 پافشاری میکند، و چرا انتیبات اخیر غیر سراسر ساسابل
 اجتناب بوده و بار چرا بدنه اصلی سازمان بدون هیچگونه
 تردیدی به سیر قهرانی خود به آغوش مادر و در همان مسیری
 که گروه منشعب می‌شود، گفته جز نبوده مانند "جوبار به سط"
 خواهد پیوست.

نکاتی درباره بورژوازی "ملی"

نوشته زیر در بهار ۱۳۵۴ در بعد طرح جمعیتی
 درباره بورژوازی ملی ایران که توسط سچفا در رسان
 ۵۳ ارائه شده بود تکاشته شده و با این سازمان داده شد.
 این نوشته‌ها بعنوان ضمیمه شماره ۱ رساله‌ی "بحران
 سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای حاکم" که در آذر ماه
 ۵۵ انتشار یافت چاپ شد ولی از آنجا که شرایط حقیقتان
 موجود در آن زمان یخن وسیع آنرا در ایران میسر نگردیده

بود اکنون به تحديد جابآن اقدام می کنیم.

* * *

در این طرح، و نیز در نوشته های دیگر سازمان
سجفا، گاه مسئلای بورژوازی بصورتی مطرح می شود که
ناروشنی های دارد، تذکراتی در این زمینه ضروری به نظر می رسد.
۱- در تحلیل طبقاتی حوام طبقاتی، مهمترین امر تحلیل
روابط (منااسات) تولیدی یا پایه ای اقتصادی است. رو-
سای جامعه برحاسته از زیربنا یعنی روابط تولیدی است
منها چون آثار و روپای گذشته تا مدت های مدید با-سی
می ماند و نیز ظاهری از روابط آینده اثرات خود را در
روپای موجود می گذارد، غلبه ها دو جامعه ی مختلف یا یک
پایه ای اقتصادی واحد می توانند روپا هائی داشته باشند که
تفاوت های بسیار با هم دارند. معها آنها هر دو در یک
مفولای تاریخی می گنجند. مجموعه ی نظام اقتصادی و رو-
بنا، صورت بندی (فرماسیون) اجتماعی یک جامعه را تشکیل
می دهند. در یک جامعه ی سرمایه داری پیشرفته محتسب-وای
روپا می تواند دموکراتیک (دموکراسی سرمایه داری) و یا
فاشیستی باشد. صورت بندی اجتماعی آلمان نازی (واسانیف
کنونی) یا سوئد، هر چه هر دو بر پایه ی یک نظام اقتصادی
واحد بوجود آمده اند، بسیار با هم متفاوت هستند کو که
از نظر تاریخی در یک مفولای نظام تولیدی می گنجند.
در حوامی که نظام تولیدی، سرمایه داری، (کاپیالیستی)
است صورت بندی اجتماعی بورژوازی است سرمایه داری و بورژ-
وازی کلمات مترادف نیستند گوا اینکه بدون تردید به هم
وابسته اند. یکی حاکی از روابط اقتصادی محض است و
دیگری حاکی از کل روابطی که در جامعه وجود دارد (روابط
اجتماعی). بنابراین هنگامیکه صحبت از یک کارخانه دار
دارد در رابطه ی خاص اقتصادی و روابط تولیدی می کنیم
باید بگوئیم سرمایه دار. هنگامیکه صحبت از عملکرد
او در جامعه بطور کلی می کنیم باید بگوئیم بورژوا.
خصوصیات بورژوازی چون روپا را هم در بر می گیرد، قابل
انتقال است یعنی یک فرد می تواند سرمایه دار نباشد ولی
بورژوا صفت (یا خرده بورژوا) باشد. یک پیه دوز سر-
مایه دار نیست، خرده سرمایه دار هم نیست. اواز بقایای
اصناف فئودالی است، ولی در جامعه ی فعلی چون روابط
تولیدی سرمایه داری غالب شده است و روپای این رابطه
بر جامعه مسلط است و تولید او را ذکر کون کرده، او یک
خرده بورژواست. الزاماً او سرمایه دار نیست، ارزش های اضافی
انباشت نمی کند و سرمایه (کاپیالیستی) نمی اندوزد ولی بورژوا
است، خرده بورژواست. همینطور یک کارمند دولت یا وج-
آنکه بطریق غیر مستقیم در استثمار کارگران شرکت
دارد معها می تواند سرمایه دار یا خرده سرمایه دار خطاب
شود گوا اینکه بدون تردید خرده بورژواست.

کارگرانی که تحت تاثیر فرهنگ بورژوازی قرار می گیرند
خصوصیات خرده بورژوازی پیدا می کنند نه خرده سرمایه داری.

۲- یک نوع روابط تولیدی سرمایه داری بیشتر وجود ندارد.
سرمایه داری یعنی نظام اقتصادی که منی بر انباشت
ارزش اضافی است. هر جا ارزش اضافی وجود دارد سرمایه-

داری است و هر جا وجود ندارد سرمایه داری نیست. هیچ
نوع مناسبات تولیدی تمام مناسبات تولیدی سرمایه داری
کمتر ادور یا مناسبات تولیدی سرمایه داری وابسته (و همبسته)
مستقل) وجود ندارد. مناسبات تولیدی، یعنی مناسبات
انسان - منی - انسان. مناسباتی که سرمایه دار بنا
کارگرش دارد بر منای خرید نیروی کار او، استثمار او و
طریق انباشت ارزش اضافی و مناسبات هر دو با ابزار،
وسائل و محصول کار است؛ بر منای تولید کسری کالای
و مالکیت خصوصی ابزار تولید است. این خصوصیات حدی
سرمایه دار وابسته باشد و حد نباشد، چه کمتر ادور باشد
و چه نباشد، در سیستم سرمایه داری وجود دارد. سیستم
مناسبات تولیدی، همیشه مناسبات تولیدی سرمایه داری است
گوا اینکه شخص سرمایه دار می تواند وابسته یا کمتر ادور یا
مستقل باشد. البته کشوری که سرمایه دارهای وابسته
هستند کشور سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است و آنکه
مستقل است مستقل (اگر جنبی جزئی وجود داشته باشد!).

مناسبات تولیدی همه جا یکی است و آنهم سرمایه داری است.
وقتی در محدوده ی یک کشور صحبت می کنیم، سرمایه دار
جهان (و محمله آن کشور) بدو گروه، تقسیم می شوند یا
انباشت سرمایه ی آنها عمدتاً در خارج کشور است که می گوئیم
سرمایه دار خارجی هستند و یا در داخل کشور، که می گوئیم
سرمایه ی داخلی (کشوری) هستند. واژه های خارجی و داخلی
فقط و فقط نشان دهنده ی محل انباشت سرمایه است، به-
ملیت و علائق آنها بستگی ندارد. وقتی نراقی در امریکا
بود او یک سرمایه دار خارجی بود (هنوز هم هست). بر
عکس اگر یک خارجی مقیم ایران شود، در ایران سرمایه
میندوزد و سرمایه دار داخلی است. بنابراین خارجی-
معنای غیر هموطن، و داخلی بمعنای هموطن نیست.

مسئله ی دیگر جهت انباشت سرمایه است. سرمایه داری
در عصر امپریالیسم یک سیستم جهانی است. سرمایه داری
که در مرحله ی رنایت آزاد مرزهای کشوری را بوجود آورد،
در مرحله ی امپریالیسم این مرزها را مسکند و تمام
سرمایه های محلی (داخلی) را بتدریج در خود جذب می کند
(ادغام سرمایه).

البته این عمل تا کجا انجام می شود و قدم بقدم
انجام می گیرد هر قدر جامعه دور افتاده تر (از نظارتیات
با امپریالیسم) باشد سرمایه اش کمتر ادغام شده است و بر
عکس هر قدر جامعه بیشتر تحت تسلط امپریالیسم قرار گیرد
سرمایه ی داخلی بیشتر با سرمایه ی جهانی ادغام می شود.
محرك سرمایه دار در حرکت در جهت نبود دادن سرمایه اش
به سرمایه ی جهانی، مانند هر اقدام دیگر سرمایه دار منی
بر سود بیشتر است. هر وقت این جهت سودمندتر شود
او براه خواهد افتاد. عرق و علائق کشوری، ملی و مذهبی
و غیره، تعیین کننده ی جهت حرکت سرمایه دار بطور کلی
نیست. حال باید دید چرا برای یک سرمایه دار از ابتدا
جنبی حرکتی صرف می کند و برای دیگری نمی کند و یا عمارت
دیگر یک سرمایه دار داخلی از چه طریقی با امپریالیسم
مربوط می شود. وحدت و تضاد سرمایه ی او با سرمایه ی

جهانی در چیست؟

استعمارگران کهن و نئی بد حامی‌های کد هور تحت سلط کامل آنها بود مرفند، برای ارباط خود با مردم بومی کسانی را استخدام میکردند که دلال آنها بودند. اس ابراد را کمپرادور میخواندند. اس دلالی از مرک وجود ز و کاد سزاکت مسقیم با استعمارگران بروسبی سی اندوچند. غلب وجودی آنها، سروت آنها، وجود سکا- سکان بود. در فزون احیرا استعمارگران از حوامع سرامند- داری بودند، کمپرادورهای آنان را از اسبب سرامنددار کمپرادور میخواندند. طبیعی است که اسان جزی حسر مبران استعمار (با سهر بکونیم امپریالیسم) سبوده و سبسد. سار تروتمندان حامع که ثروتشان مسورد مصادرهی استعمارگران فرار مسکرت با از آنها مالیات سکنمی کرفند مید و با خود را در معرض رفاس تا عادلانه می یافتند، صد نفوذ خارجی میدند. آنها تروتمندان داخلی (کسوری) بودند که جون در مرحلهی ابتدای انکشاف سرامندداری فرار داشتند میخواستند اعشار مرزهای کسوری را (از نظر حفظ مافع خود) حفظ کنند آنها ماسل به ایجاد ملت بمفهوم سرامندداری بودند و لید! در اس دوران آنها را "ملی" مسد خواند. ملی سمای داخلی غیر شریک با امپریالیسم و طرفدار تسکیل با اسحکام یک ملت بر مبنای سرامندداری.

لازم است سعتوان معرصره توضیح محصری در مورد واژه "ملی" داد. ملی ترجمهی معادل NATIONAL است و معنای درست آن کسوری، سراسر کشور است؛ در معادل محلی LOCAL، موسسه با تجارتی که در یک نقطه فعالیت دارد "محلی" است، وقتی به سراسر کشور کسورده شد "ملی" میشود. و وقتی از آسهم کسورده تر شد بین المللی میشود. "ملی" بمعنای NATIONAL همیشه NATIONALIST (ملی گرا) نیست. یعنی ملی ماهسا صد امپریالیست نیست که در مراحلی این خصیصه را میتواند داشته باشد. سرامنددار داخلی بر حسب درجهی رشد خود، جهت رشد خود، وجود و قدرت امپریالیسم، مافع و مضاری که وجود نفوذ امپریالیسم میتواند برایش داشته باشد، میتواند در ملی ضد نفوذ امپریالیسم باشد و یا بر عکس طرفدار نفوذ آن، مخالفت با نفوذ امپریالیسم جز ماهیب سرامنددار داخلی نیست، یک خصوصیت و یک صفت است که میتواند عبوض شود. در مراحلی اسنادی تکامل سرامندداری در جوامع، جون هنوز سرامندداران تضادشان با امپریالیسم بروحدتشا غلبه دارد، و سرامندداران داخلی ملی عمدا صد نفوذ امپریالیسم سسند این دو واژه در اذهان مترادف میشود و چنین تصور میشود که چیزی که ماهیثا سرامنددار ملی (صد امپریالیست) باشد وجود خارجی دارد که البته درست نیست در ایران تاسالهای ۳۰ جامعد در مناسباتش چان بود که سرامند داخلی (ملی) صد نفوذ سکا سکان بود. بعبارت دیگر سرامنددار داخلی (ملی)، صد نفوذ امپریالیسم بود ولی اکنون با تغییر مناسبات حامع اگر نه همه لااقل عمسده سرامندداران داخلی (ملی) طرفدار نفوذ امپریالیسم

هستند. یعنی سرامنددار (بورژوا) ملی INDIGENEOUS + NATIONAL NATIVE دیگر NATIONALIST نیست بلکه طرفدار امپریالیسم است.

البته حرده بورژواری هم در این حلط محبت نفسی داشته است. جون تاسالهای ۳۰ بورژواری ملی رهبری جنبش های توده‌ای را بدست داشته است و جون آن حبسها صدنفوذ امپریالیسم بوده‌اند بورژواری بی میل هم سبوده‌است که واژه ملی معادل واژه ملت گرابیعنی صد امپریالیسم نلقی شود با این ترتیب که هرکس که میخواست مبارزه صد امپریالیستی کند "ملی" خطاب شود یعنی بوضوح زیر پرچم رهبری مبارزات "ملی"، یعنی بورژواری ملی فرارگیرد. و این اشتباه آنقدر جا افتاده‌است که نه تنها در گذشته بلکه امروز نیز عده‌ای شخص وطن پرست را "ملی" میخوانند. بعبارت دیگر واژه وطن پرست PATRIOT معادل "ملی" و (ملت گرا) NATIONALIST شده‌است. بنا بر این کرجه ممکن است این توضیح در ظاهر ملائطه‌ای بودن را محسم کند ولی درواقع چنین نیست تنها هداری به کمونیسهاست که القاطی را که بورژواری در گذشته بمعنای خاص مطلق کرده بوده‌است بدور بیندازند و آنها را فقط در معنای علمی (کمونیستی) آنها بکار ببرند. بهرحال همزمان با کسورش عملکرد امپریالیسم از مرحله غارت منابع (و بطور فرعی صدور کالا) به مرحله توسعه صدور کالا، بازاریابی و سرامندداری، تا سیر نفوذ امپریالیسم در نحوه تقسیم ثروت حامع، در محدوده کار سرامندداران کمپرادور باقی نمی ماند. اقتار وسیعی از سرامندداران داخلی دیگر هم رشد سریع مییابد، از وجود امپریالیسم و سسیر سریع مناسبات تولیدی که در اثر نفوذ آن ایجاد میشود ممتع میشوند برای رشد خود وابسته به امپریالیسم و برنامه‌های آن میشود. آنها را سرامندداران وابسته DEPENDENT میخوانند. آنها کمپرادور نیستند (کو که بفلط عده‌ای کمپرادور را وابسه ترجمه کرده‌اند). اینها مستقیما شریک یا صائر امپریالیسم نیستند، معهذا رشد خود را مدیون آن هستند و بطور غیر مستقیم همه امپریالیسم خدمت میکنند. هر یک از رفعا دهها سبونه از آنها را می شناسند. آنها گو که بهرحال تضادی هم با بعضی از جنبه های نفوذ سرامند خارجی (سعتوان رفیب نوی تر) دارند ولی وحدتشان بر تضادشان می چرد و در جمع طرفدار کسورش نفوذ امپریالیسم هستند. (سبونه کامل اینها ابروایی صاحب کار خانات کفش "ملی" است).

بدون تردید در حامع، سرامندداران عقب افتاده‌ای یافت میشوند که با هنوز به مزیت کمپرادور و با وابسه پی نبرده‌اند، یا آنها را بیبازی نگرفته‌اند (جون ابزار تولید شان مدرن نیست و بدرد سرامند پیر انرزی خارجی نميخورد) و بنا بر این احتمالاً تضادشان با سرامند خارجی بیش از وحدتشان (بمعنای مجموعه‌ای از سرامند جهانی) با آن است.

ربا خواران و کسانی مانند شرخر و با بعضی از بازاریها در این زمهره‌اند. شاید حتی کسانی مانند کارروسی را ناچند سال پیش میشد در این مقوله گنجانند (از وضع کسوی و اطلاع

دقیقی نیست). اینها (حتی کاررونها) سرمایه‌شان در فاس با سرمایه‌های دیگر در حکم هیچ است. نیروی مادی اجتماعشان از آنها کمتر. یعنی در هیچ مورد، حرکت اقتصادی جامعه را آنها معین نمیکنند. نقش تبعی و دنباله‌رو (بزوربا بمیل) را دارند. نیروی در حال زوال و مرگند. بورژوازی ملی غیر کمپرادور غیر وابسته اگر بعنوان یک نیروی مادی اجتماعی نمرده باشد به مرگش چیزی نمانده است. ولی این جنازه اگر از نظر مادی مرده است از لحاظ دیگر هنوز زنده است.

ایدئولوژی آن نمرده است. و کود این ایدئولوژی در ایستادن مرحله باید از طرف کمونیستها تشخیص داده شود و کشته به چپ‌کرائی و ذهنی‌گری درمی‌غلطیم.

بورژوازی داخلی ملی ضد نفوذ امپریالیسم، در دوران حکومت ممدق برای تسلط بلامنازع خود بر جامعه کوشش بسیار کرد. رهبری صدام‌پریالیستی را بدست گرفت و خودش و خبی هردو شکست خوردند. در سالهای ۳۹-۴۲ تلاش مذبح‌خانه‌ای کرد و بالاخره در ۱۵ خرداد ۴۲ مرد و ناکام شد. خلق نیز کشته رهبری خود را در بورژوازی ملی جستجو میکرد به یاس و استیصال

دچار شد. عناصر پیشرو خلق بزودی درک کردند که نه تنها از مرده انتظار معجزه نمیتوان داشت بلکه تا آن موقع هم، خلق بنادرست زیر پرچم بورژوازی ملی بوده است (بغلط ولی شاید از نظر تاریخی اجتناب ناپذیر). بنا بر این کوشش برای کشاکش مبارزات خلق در زیر رهبری طبقه‌ای شکوفا و بر قدرت و از نظر تاریخی روبه رشد آغاز شد. اینرا پیشکامان خلق فهمیدند ولی نه همه خلق. بسیاری از اقشار خلقی هنوز تحت توهم انتظار معجزه‌ای از مرده هستند. خرده بورژوازی سنتسی در رأس آنان است. خرده بورژوازی اگر بحال خود گذاشته شود همیشه رهبر و چراغ راهنمای خود را در بورژوازی بزرگ جستجو میکند. باور نمیکند که رهبر مرده است. آخر بورژوازی بزرگ آرمان، خواسته ایدئولوژی، و آینده‌اویود. نه! حتما نمرده است، بیهوش شده است. باید پرچم او را بدست گرفت، به راه او ادامه داد، به او آمپول تقویت زد، حتما "زنده خواهد شد. اینها برای زنده کردن او کوشش عظیمی دارند و باین زودیه‌ها هم متوجه فضا نخواهد شد. یک کمونیست اینها را میبیند. میداند با جنازه مرده روبروست و میداند کجاست ممکن است سلول‌هایی پس از مرگ جنازه هنوز زنده باشند ولی میداند که آنها هم خواهند مرد. ولی اینرا نیز میداند که این جنازه بعد از مرگش هم برای عده‌ای (که جزو خلقند) کشش و جذابیت دارد و به همین جهت بآن توجه خواهند کرد. ●

برخوردی به تفکر و مشی سازمان چریکهای فدائی خلق (۵)

انترناسیونالیسم پرولتری یا وابستگی؟

مورد دفاع قرار میگیرد و گاه "ارتجاع قشری" آقای بهشتی!! بالاخره یا باید از لیبرال دفاع کرد یا از مرتجع. یا سگ زرد و یا شغال. این ابتذال همانطور که گفته شد در نهایت وضوح عیان شد و ما با کمیکه هنوز هم آنرا نفهمیده است سخنی نداریم. آنکه ناموخت از گذشت روزگار...

اما نوع دوم یعنی ابتذال مفاع زمانی است که آلترناتیوهای موجود خود توهمی و یا کذابانه باشند و "انتخاب" میان چنین شقوقی نه تنها ضروری بلکه تعیین کننده تلقی شود. این امر در رابطه با تفکر سچفا در مورد انتخاب بین شوروی و آمریکا به بهترین وجهی نمودار میشود.

مقدمتا باید گفت که اراشی مسئله باین شکل نه با سچفا آغاز شده است و نه بآن محدود میماند. در ایران حزب خائن توده بنابر مابوریتی که داشت و بنابر ماهیت طبقاتی و انحرافات اساسی حاکم بر بینش و سیاستش زمانی مبلغ هم غرب و هم شرق (آنطرف سکه جمهوری اسلامی کنونی، نه غربی و نه شرقی) بود و میگفت:

"شرط اصلی برای خروج نیروهای خارجی (انگلیس و شوروی) از ایران اینست که آنها نسبت به منافع مشروع خود در ایران اطمینان حاصل کنند..." (کتاب نوری در مردم برای روشنفکران ۱۳۲۴/۵/۱۲) و امروز بر عکس میکوشد که چنین بنمایاند که بین دنیروی جهانی باید یکی را انتخاب کرد. در هر دو حالت ماهیت نوکر منشانه و دنباله روانی حزب توده حکم میکند که تکیه گاهی خارج از مردم انتخاب شود چون اساس کار بر اینست که گویا نمیتوان متکی بخود بود.

اما آنچه در این نوشته مد نظر است بررسی زمینه ها و علل اجتماعی و روانی دنباله روی نیست. مسئله مورد بحث اینست که چنین نیروهای چگونه و با توسل به چه شبه استدلالاتی میکوشند کسانی را که از نظر شخصیتی از این لحاظ معیوب نیستند بدنبال همین نظر بکشانند و در عمل از آنان بهره برداری کنند.

عناصر اصلی این شبه استدلالات بقرار زیر است:

- ۱- شوروی یک کشور سوسیالیستی است.
- ۲- انترناسیونالیسم پرولتری باید مقدم بر احساسات میهن پرستانه باشد.
- ۳- در مبارزه با امپریالیسم آمریکا باید بیک نیروی قوی

در تبیین علل راست روی سازمان چریکهای فدائی خلق و ضربات دهشتناکی که از این طریق به جنبش انقلابی ایران وارد آمد، در شماره های گذشته مطالبی عنوان کردیم و رابطه ی آنرا با تفکر و بینش حاکم بر سازمان و نیز تاریخچه ی تحولات سازمان نشان دادیم. در این شماره به یکی از اساسی ترین - و شاید اساسی ترین - علل سیاسی آن میپردازیم گر چه طبیعی است که پیدایش این علت نیز بی ارتباط با مسائل بینشی و طبقاتی نیست.

یکی از شیوه های که همواره جهت فریب دادن و منحرف کردن اذهان ساده انگار مرسوم بوده، قرار دادن یا قرار گرفتن مخاطب در مقابل بدیل های کذابی - و بهتر است بگوئیم مخممه - بوده است. در تفکر متافیزیکی و مکانیکی که همواره "ساده تر از تفکر دیالکتیکی است" همواره چنین تصور میشود که میان راه های بظاهر موجود باید یکی انتخاب شود. گفته میشود باید از "واقعیت" حرکت کرد و واقعیت در این اذهان آنچیزی است که مشهود است و نه آنچه که در حال شدن است. پویائی و پدیداری، خلاقیت و آفرینندگی در این شیوه ی تفکر معادل ماجراجوشی و توهم زدگی است. "یا این و یا آن، و هر چیزی بجایند و شو است". درس اول در بررسی متافیزیک. درسی که کمتر آموخته شده است.

ابتذال چنین طرز تفکری هنگامی مفاع میشود که با اصطلاح آلترناتیوهای موجود نیز آلترناتیوهای کذابی باشند. در این حال سرگردانی و گمراهی، از چپ حرکت کردن و سر از راست در آوردن، در ذهن خواهان کمونیسم بودن و در عمل از فاشیسم دفاع کردن، اجتناب ناپذیر است. در تفکر و مشی سچفا هر دو نوع این ابتذال را مشاهده میکنیم.

نوع اول یعنی محدود ماندن و محدود کردن خود به انتخاب میان بدیل های موجود در تلاشهای ترازیک و نوسانی این سازمان در جستجوی رهبر برای "مبارزه ملی و ضد امپریالیستی خلق ایران" مشهور شد. این امر از آنجا که در گذشته مورد بحث قرار گرفته است نیازی به توضیح ندارد. خلاصه آنکه از این دیدگاه چون باید از میان جناح های قدرت یکی را انتخاب کرد - چون گویا "واقعیت" چنین حکم میکند - لاجرم گاه "حکومت ملی آقای بازرگان"

همان و همطراز بآن متکی بود و گرنه شکست قطعی است. ۲- برای بازسازی کشور پس از انقلاب اجتماعی نیاز به کمک یک نیروی جهانی است.

در زیر بطور اجمالی باین احکام اشاره میکنیم:

۱- شوروی یک کشور سوسیالیستی است. در نوشته‌های سفخا (سازمانی که زمانی چین را بعرض علیین میرساند و ادعا میکرد از همه بهتر اندیشه‌ی مائوتسه‌دون را فهمیده است) جستجو برای کشف علل این حکم بیفایده است. این سازمان نه در این مورد و نه در مورد ده‌ها تغییر سیاست ۱۸۵ درجه‌ای در رابطه با مسائل دیگر هیچگاه زحمت توضیح و حتی توجه را بخود نداده است. توده‌ها و ادار مورد نظر رهبری این سازمان باید صرفاً آنقدر به "رهبری" اعتماد داشته باشند که وقتی رهبری در یک جمله اظهار موضع میکند آنها نیز آنرا بپذیرند. این رابطه که بدتر از رابطه‌ی امام با است است چنان سابقه‌دار و جاافتاده است که نه رهبری تصور تغییر آنرا بخود راه میدهد و نه اکثریت توده‌ی هوادار زحمت به مصادف طلبیدن آنرا. و هر دو نیز دلیل "قانع کننده" دارند. از نظر رهبری "به سرببی درد دستمال نباید بست". چرا باید توضیح داد تا در توضیح دچار تناقض و لغزش شد؟ چرا باید هواداران را پر رو کرد که در اظهار مواضع رهبری شک کنند. ما رهبری- انسانهای دلبر و رزینده‌ای هستیم که احياناً بزندان هم افتاده‌ایم و مقاومت هم کرده‌ایم. چه دلیلی بالاتر از این برای اثبات صدق ادعای ما. وقتی ما میگوئیم شوروی سوسیالیست است پس هست. کسی که قبول ندارد یا تروتسکیست است یا آنارشیت (بگذریم از اینکه تروتسکیست‌ها هم معتقدند شوروی سوسیالیستی است- اما سوسیالیستی منحرف). آن رهبری که بدون اطلاع اعضاء سازمان با راسپوتین هم وارد معامله میشود قطعاً حق دارد باین نتیجه برسد که شوروی هم سوسیالیست است. دخالت در معقولات در حد رهبری است. رابطه‌ی "رهبری و توده" هرگز نباید مورد سؤال قرار گیرد. و "هواداران" نیز- و در حقیقت آن بخشی از هواداران که حکم رهبری برایش "قانع کننده" است- شایسته‌ی برخوردی بهتر از این (در این سیستم تفکر) نیست. بیله دیگ و بیله چنندر.

بنابراین همانطور که گفته شد ما نمیتوانیم با سفخا بر سر این مسئله جدل کنیم. جدل با کدام استدلال؟ لاجرم باید با نیروهای که همین حکم را باشبه استدلالی ارائه میدهند جدل کرد و نشان داد که اینان یک کلام حرف درست در این مورد ندارند. در این ارتباط ما مطالبی در مورد نوشته‌های راه کارگر در شماره‌های گذشته‌ی رهایی نگاشته‌ایم و خوانندگان را بآن ارجاع میدهم. در این نوشته نشان داده‌ایم که حمله‌ی اینان به رویونیسم خروشچی و پرژنفی صرفاً استتاری است برای ارائه‌ی همان نظرات در پوشش مارکسیسم لنینیسم.

نیرویی که معتقد است همه‌ی رهبران حزب و دولت شوروی پس از استالین رویونیست بوده‌اند ولی رویونیسم براین جامعه حاکم نیست!! و این کشور ناخدا سوسیالیسم را تکامل و اعتلا میبخشد. به نیروی گرداننده‌ی مافسوق حزب و دولت اعتقاد دارد که البته بهر ذات پاریتالی کسی با چیزی نمیتواند باشد. بهر حال همانطور که گفته شد برای جلوگیری از اطالای کلام خوانندگان را به رهایی‌های گذشته ارجاع میدهم تا خود تفاوت کنند.

۲- انترناسیونالیسم پرولتری باید مقدم بر احساسات میهن پرستانه باشد. ما در این نکته نه تنها تردیدی نداریم بلکه همانطور که صریحاً در دفتر "استالینسم"، تبادل نظر بین سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی" ذکر کرده‌ایم، معتقدیم که "میهن پرستی" در غالب موارد اسم رمز ناسیونالیسم و ملی گرایی است و چه بسا جنایتها که تحت این نام نام نشده است. ما همیشه و همواره در ارتباط با روابط نیروهای پرولتری به اصل انترناسیونالیسم معتقدیم ولی در اینجا نیز بنظر میرسد که مسئله همان داستان "عرض میکنیم" باشد. مسئله اینست که ابتدا باید ثابت کرد با نیروهای پرولتری طرف هستیم و بعد از "انترناسیونالیسم" دم بزنیم. مسئله اینست که اول باید ثابت کرد شوروی جامعه‌ای با حکومت پرولتری است و مثلاً سفخا نیز نیروی پرولتری است و بعد اساساً وارد این بحث شد که این رابطه چگونه باید باشد. سفخا کجا چنین احکامی را ثابت کرده است؟ در مقابل مدعا دلیلی که علیه مناسبات درونی و بیرونی جامعه‌ی شوروی اقامه شده است سفخا کدام توضیحی را داده است؟ کجا اساساً زحمت جواب دادن بخود را داده است؟ اینها هم غیبی است و در ضمیر "رهبری" پنهان است. اما برای جنبش چپ همه معماست. سفخا مانند تازه از راه رسیده‌ای که گویا اساساً نمیداند این مسئله مورد جدل است حکم منسوخ مطرودی را با "نفس تازه" و بقول "رفقای" حزب توده با خون تازه تکرار میکند!

ما از بحث در مورد میزان "پرولتری" بودن سفخا میگذریم چه در شماره‌های قبل با تحلیل بینشان نشان داده‌ایم که اگر بینش پرولتری چنین باشد امیدواریم هرگز مایه‌اش را بر سر هیچ تنابنده‌ای نگسترانند. همینقدر میگوئیم که سفخا هم با فروتنی تمام خود را بعد یک حزب پرولتری ارتقاء میدهد و هم شوروی را، و بعد از "ضرورت" ناشی از دو حکم بی پایه سخن میگوید. از انترناسیونالیسم پرولتری.

با اینحال فرض کنیم که این احکام بی پایه، بسیار هم مستحکم هستند در اینحال طرح این سؤال ناگزیر است که آیا مراد سفخا از این رابطه، چیزی شبیه رابطه‌ی شوروی و رومانی، شوروی و مجارستان، شوروی و چکوسلواکی شوروی و بلغارستان و ... است؟

آیا این چیزی است که سچفا میکوشد به خلقهای ایران تحمیل کند؟ جالب اینجاست که کسی فی المثل از رابطه ی بلغارستان و مجارستان سخن نمیگوید. اینها هم از طریق برادر بزرگ - شوروی - بهم مربوطند. هیچ چیزی بدون میانجی و دلال نیست. حال چرا انترناسیونالیسم پرولتری نوع سچفا میکوشد رابطه ی انترناسیونالیستی را اول بین ایران و مجارستان برقرار کند و یکبار هم که شده لااقل بصورت ظاهر نخواهند از کانال یک "ابر قدرت" عبور کنند. چرا نباید این ارتباط بین سچفا و کمونیست فرانسه اعتلا یابد و چرا...؟ ایراد البته اینست که اینها نیز همه بهمان درد سچفا مبتلا هستند. انترناسیونالیسم یعنی تنظیم حرکت از طریق شوروی. وقتی همه به شوروی متصل شدیم در حقیقت همه به هم مربوطیم. گیرم دست دوم. اشکالی ندارد. انترنا-سیونالیسم دست دوم هم بهتر از هیچ است!

بهر رو، این نوع انترناسیونالیسم در عمل بمعنای ارتباط و تبعیت از شوروی است. قدیمیها میگفتند روسفیل بودن. این واژه بار ارتجاعی دارد و مورد نظر ما نیست ولی بهر رو گویاست.

ملاحظه میکنیم که تحت لوای ارجحیت الزامات انترنا-سیونالیستی بر میهن پرستی یکدام جهت میرویم؟ و بنا براین آیا جای این سؤال باقی نیست که چرا ارجحیت الزامات میهن پرستی شوروی بر ایرانی که از طرف حزب توده صریح تر عنوان میشود، اینهمه توسط سچفا در هاله ی تقدیس پیچانده میشود؟ و آیا ملاحظه میکنیم که این میهن پرستی چیزی جزناسیونالیسم آنهمناسیونالیسم یک جامعه دیگر نیست؟

۳- ضرورت انکاء به نیروی قوی در مبارزه با امپریالیسم امریکا - هیچ ذیروحي دریافت کمک از یک نیروی قوی یا ضعیف دیگر را برای مبارزه با دشمن غیر مجاز نمی بیند. اما این نیز حقیقت دارد که هیچ ذی شعوری با این خاطر پذیرش یک یوغ جدید را بخاطر پاره کردن یک یوغ دیگر نمی پذیرد. بنا براین در اینجا بحث در ضرورت دریافت کمک نیست. بحث در کشف علت "کمک دادن" است. نیروی کمک دهنده لااقل باید یکبار ثابت کرده باشد که ریسمانی به دنباله ی کمکهایش نیست است. کمکهای شوروی برای جریانهای انقلابی را در کجای دنیا میتوان چینی-انگاشت؟

حزب توده میگوید ویتنام را و سچفا نیز قطعا چنین موردی را در نظر دارد. اما در رابطه با این مورد که لااقل بصورت ظاهر از موارد دیگر متمایز است طرح یک سؤال بی فایده نیست و آن اینست که در انقلاب ویتنام چین نیز سهم خود مددکار بود و این درحالی بود که چین و شوروی خصمانه ترین روابط را با هم داشتند. آیا میتوان از دو موضع انترناسیونالیستی خصمانه به یک انقلاب واحد کمک کرد؟ حداقل اینست که گفته شود هر دو و لااقل یکی از این کمکها انترناسیونالیستی نبوده است. در این صورت باید پرسیده شود چه دلیلی

در دست است که کمک شوروی و نه چین انترناسیونالیستی بوده است؟ چرا نباید باور کرد که این دو قدرت بر پایه ی منافع خود و گسترش دامنه ی نفوذ خود به ویتنام کمک میکرده اند و نه بر پایه ی انترناسیونالیسم؟ آیا سرنوشت کنونی ویتنام دلیلی بر این امر نیست که کمکهای شوروی بدون ریسمان در انتهای آن نبوده است؟ آیا وضع داخلی ویتنام و مواضع جهانی آن همداری برای کمونیست ها نیست؟ آیا از یاد رفته است سخن چند هفته پیش نماینده ی رئیس جمهور ویتنام در تهران که مدعی بود آیت الله خمینی با اندازه ی هوشی مین در ویتنام محبوب است؟! (چقدر آیت الله خمینی و هوشی مین از این تشبیه خرسند هستند بماند برای بعد!)

و ما در مقابل نه یک مورد استثنائی بلکه موارد متعددی را میتوانیم نشان دهیم که یک انقلاب بدون دریافت کمک از شوروی - و علیرغم شوروی - در محدوده ی اهداف ارائه شده توسط انقلابیون پیروز شده است نیکاراگوئه و زیمبابوه نمونه های اخیر آنست. کوبا نمونه ی دیروز آن بود.

۴- نیاز به کمک جهانی برای بازسازی پس از انقلاب - این نکته شاید قابل تعمق ترین نکته باشد، بخصوص برای کسانی مانند ما که به برقراری سوسیالیسم در یک کشور باور ندارند. ما چنانچه مکررا گفته ایم وقوع یا شروع انقلاب سوسیالیستی را در یک کشور ممکن میدانیم ولی استقرار کامل روابط سوسیالیستی را بدون وقوع انقلاب جهانی غیر میسر می شماریم و دلائل خود را در همان جروه "استالینسم، تبادل نظربین سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی" ارائه داده ایم. یکی از این دلائل - و نه مهمترین آن - مسئله ی نیازهای تکنیکی جامعه ی انقلابی است. و این ظاهرا چیزی است که بطور رسمی و غیر رسمی توسط طرفداران شوروی عنوان میشود. "رفقا! پس از انقلاب ما برای ساختن کشور نیاز به کارخانه و... داریم. امریکا و غرب ما را در محاصره خواهند گرفت. تنها راه نجات توسل به شوروی است."

اینجاست که "عقل سلیم" "رفقا" مورد خطاب قرار میگیرد. و بدون تردید در محدوده ی "عقل سلیم" جوابی برای آن نیست. اما "رفقا" اگر درسهای اولیه ی ماتریالیسم دیالکتیک را فرا گرفته باشند میدانند که "عقل سلیم" قاضی امینی نیست. عقل سلیم برای بعضی هاممكن است حکم کند که در مبارزه با ارتجاع مذهبی میتوان با بختیار متحد شد و بعد حساب او را رسید. عقل سلیم ممکن است بگوید در مبارزه با امریکا میتوان به انگلیس و یا حزب جمهوری اسلامی متوسل شد. عقل سلیم ممکن است بگوید نمیشود با همه در افتاد بالاخره یا بنی صدر و یا بهشتی را باید انتخاب کرد. اینها احکام عقل سلیم اند. و اینها "از قضا" هم ارتجاعیند.

ما به عقل سلیم داران میگوئیم که رفقا! از حالا با این جثه ی نحیف نخواهید مسائل ایران بعد از انقلاب را

برخوردی به تفکرو...

حل کنید! راه رفتن را بیا موزید اسب سواری پیشگشتسان. جنبش چپ را باین روز اسفانگیز نیندازید، حرکتی، همتی و تدبیری در اعتلاء جنبش چپ کنونی بکنید، آنقدر تفرقه اندازی و فرقه گرایی و ندانم کاری نکنید، مطمئن باشید که چپ پس از انقلاب بهتر از شما از عهدهی جواب به سئوال فوق بر خواهد آمد. ما نیز از هم اکنون جواب شسته و رفتهای باین سئوال نداریم با این تفاوت که اساساً طرح این سئوال را در مرحلهی کنونی نه تنها زائد بلکه انحرافی می شماریم. ما مطمئن هستیم که چپی که انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی برساند آنقدر درایت و شعور خواهد داشت که بین امکانات مختلف در سطح جهانی از کم ضررترین آنها استفاده کند. ما و شما برای بسیاری از مسائل بعد از انقلاب از هم اکنون راه چاره روشن و مریحی نداریم ولی آیا تقلب آمیز نخواهد بود که وجود آن مسائل

را دلیل نفی ضرورت انقلاب و یا توجیهی برای سیاستهای معاشات گرانه و سازشکارانهی خودکشیم؟ وظیفهی چپ در حال حاضر جواب دادن به نیازهای مبرم و ضروری کنونی است و نه تمسک به مسائلی که بجز توجیه تبعیت و سازشکاری در خدمت هیچ هدفی نیست.

اما بگذریم برای راحتی خیال "رفقا" یک نکته را یادآوری کنیم و آن اینست که برای وابسته و دنباله رو شدن هیچ وقت دیر نیست! شوروی از کسی نخواهد رنجید که چرا دیر آمده است. مطمئن باشید که پس از "پیروزی انقلاب" اکبر منافع شوروی حکم کند، کمکهایش را با سرعت گسیل خواهد داشت! نمونه کوبا را هم برای مثال، شما در نظر آورید که بدون کمک شوروی و علیرغم آن پیروز شد ولی بعداً در ایجاد نزدیکترین روابط خلی و اردنیا مد. نترسید رفقا! برای کماتیکه میخواهند "فردا دیر نیست"! ☺

پایان